



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

قورن اصموبن صافظ



# بهبج الحذاقت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# بهبج الحذاقه

نویسنده:

قدرت احمد بن حافظ

ناشر چاپی:

موسسه مطالعات تاریخ پزشکی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۹	بهبج الحذاقت
۹	مشخصات کتاب
۹	بهبج الحذاقت و مؤلف آن
۱۰	مقدمه
۱۰	باب اول در کلیات طب علمی و آن محتویست بر چهار فصل
۱۰	فصل اول در امور طبیعی
۱۰	اشاره
۱۱	ف [در اوقات عمر]
۱۱	ف [کیفیت هضم]
۱۴	ف [اعضاء مرکبه]
۱۵	فصل دوم در بیان اجناس امراض
۱۵	اشاره
۱۶	ف [زخمهائی که در استخوان سر واقع می‌شود]
۱۷	فصل سوم در اسباب امراض
۱۷	اشاره
۱۸	ف [آب تنها غذا نمی‌شود و استعمال آن بنا بر ترقیق غذاست]
۱۹	فصل چهارم در علامات و دلایل [استفراغ]
۱۹	اشاره
۲۰	ف [درباره نوم]
۲۰	ف [علامات امزجه]
۲۱	ف [نبض]
۲۱	اشاره

- ۲۲ ..... ف [چند انواع نبض دیگر]
- ۲۲ ..... ف [انواع انسانها]
- ۲۲ ..... ف [بول]
- ۲۴ ..... ف [براز]
- ۲۴ ..... باب دوم در کلیات طب عملی
- ۲۴ ..... اشاره
- ۲۴ ..... [فصل] اول در شناختن قوانین حفظ صحت
- ۲۵ ..... اشاره
- ۲۶ ..... ف [خوردن آب]
- ۲۶ ..... ف [غذا بتمامه جزو بدن نگردد]
- ۲۶ ..... ف [دلک]
- ۲۷ ..... ف [افضل النوم]
- ۲۷ ..... اشاره
- ۲۷ ..... ف [خفتن برای اعانت بر هضم]
- ۲۷ ..... ف [حافظ صحت را واجب است که ملین طبیعت کند]
- ۲۷ ..... ف [حمام]
- ۲۸ ..... ف [غسل کردن]
- ۲۸ ..... ف [جماع]
- ۲۹ ..... ف [فصل ربیع]
- ۲۹ ..... فصل دوم در کلیات علاج
- ۲۹ ..... اشاره
- ۳۰ ..... ف [برای علاج بدوا نیز سه قانون است]
- ۳۰ ..... ف [سوء مزاج]
- ۳۱ ..... ف [علاج سوء مزاج مادی باستفراغ]

- ۳۱ ..... ف [در هر استفراغ قصد برای پنج چیز نمودن]
- ۳۲ ..... ف [فصد و اسهال و اخلاط]
- ۳۲ ..... ف [حمام قبل دوی مسهل معین بر آن و بعد یک روز از مسهل محلل مواد باقی است]
- ۳۲ ..... ف [نوعی مسهل]
- ۳۳ ..... ف [اگر نوشد دوا را و اسهال نیارد]
- ۳۳ ..... ف [هرکرا اسهال بسیار شود]
- ۳۳ ..... ف [فرق در ملین و مسهل]
- ۳۳ ..... ف [وقت مختار برای مسهل]
- ۳۳ ..... ف [ادویه مسهل کلهم مضر فم معده‌اند]
- ۳۴ ..... ف [تاثیر انواع دواهای مسهله]
- ۳۴ ..... ف [دوی مسهل و مقیی بجکر نمی‌رود]
- ۳۴ ..... ف [حقنه]
- ۳۴ ..... ف [قی]
- ۳۵ ..... ف [فصد]
- ۳۵ ..... ف [در میان دو فصد فصل معتدل یک روز است]
- ۳۵ ..... ف [فیضال و حبل الدراع]
- ۳۵ ..... ف [رگهای مقصوره پا]
- ۳۶ ..... ف [عروق مقصود و یا سر و دهن و گردن]
- ۳۶ ..... ف [انواع فصد عرق و تاثیر آنها]
- ۳۶ ..... ف [شرائین مقصوده که بسر تعلق دارند]
- ۳۶ ..... ف [حجامت]
- ۳۷ ..... ف [تعلیق علق]
- ۳۷ ..... ف [فصد و زن حامله]
- ۳۸ ..... ف [منع زوج از جماع با مرضه]

- ۳۸ ..... ف [مرضه را برباضت و استحمام معتدل ساختن].
- ۳۸ ..... ف [معالجه اطفال].
- ۳۸ ..... ف [نصائح برای معالج].
- ۳۹ ..... خاتمه در معرفت تاثیر ادويه و مفرده و درجه آن.
- ۳۹ ..... اشاره.
- ۳۹ ..... ف [مزاج ثانی].
- ۴۰ ..... ف [تاثیر دوا].
- ۴۰ ..... ف [شناخت تاثیر دوا].
- ۴۰ ..... ف [اگر دواى مفرد كافی باشد].
- ۴۰ ..... ف [قانون ترکیب دوا].
- ۴۱ ..... خاتمة الطبع.
- ۴۴ ..... درباره مرکز.



## بهج الحذاقت

## مشخصات کتاب

سرشناسه: قدرت احمدبن حافظ  
 عنوان و نام پدید آور: ... بهج الحذاقت / تالیف قدرت احمدبن حافظ؛ دیباچه از محمد مهدی اصفهانی؛ [برای] دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی ایران.  
 مشخصات نشر: تهران: موسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل، ۱۳۸۴.  
 مشخصات ظاهری: ۴۷ص؛ ۲۲×۲۹سم.  
 یادداشت: عنوان دیگر: کتاب بهج الحذاقت.  
 عنوان دیگر: کتاب بهج الحذاقت.  
 موضوع: پزشکی سنتی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴  
 موضوع: پزشکی سنتی -- هند  
 شناسه افزوده: اصفهانی، محمد مهدی، ۱۳۴۹ -  
 شناسه افزوده: دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی ایران  
 شناسه افزوده: موسسه مطالعات تاریخ پزشکی □ طب اسلامی و مکمل  
 رده بندی کنگره: R/۱۲۸/۳ ق ۴ ۹ ۱۳۸۴  
 رده بندی دیویی: ۶۱۰  
 شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۲۳۹۴۹

## بهج الحذاقت و مؤلف آن

نویسنده این کتاب حکیم قدرت احمد بن حافظ عنایت احمد بن حافظ محمد از پزشکان دوره تمدن اسلامی هند در مقدمه کتاب بهج الحذاقت می نویسد با استفاده از کتب معتبر پزشکی مانند آثار نفیسی، سدیددی و نیز کتاب مفرح القلوب گزیده‌ای در پزشکی تهیه کردم و آن را در دو باب و یک خاتمه مرتب نمودم.  
 باب اول کتاب در طب نظری و باب دوم در طب علمی و خاتمه کتاب در شناسائی اثرات داروهای مفرده و قوانین ترکیب و شناسائی درجه داروی مرکب است. این کتاب بسال ۱۸۹۷ میلادی برای دومین بار در کانپور هند بچاپ رسیده است.  
 کتاب بهج الحذاقت در عین اختصار بگونه‌ای متفاوت با کتب طبئی مفصل نگاشته شده است و در بر دارنده نکاتی است که برای محققین طب سنتی می تواند جالب باشد.  
 بهج الحذاقت، مشخصات، ص: ۳  
 به عون صنّاع مکین و مکان فضل خلاق زمین و آسمان بهج الحذاقت  
 در مطبع نامی منشی نوءل کشو واقع کانپور به طبع مزین مطبوع شد  
 بهج الحذاقت، متن، ص: ۲

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي خلقكم من طين ثم جعلكم نطفة في قرار مكين و اذا مرضت فهو يشفين و افضل الصلوة و  
 السلام على من قال بكل داء دواء بعده كل علته و شفاء و على آله و اصحابه الذين هم خير الحكماء اما بعد پس می گوید اضعف

عباد الله الصمد عاصی قدرت احمد بن حافظ عنایت احمد

بن حافظ محمّد شرف الحقّ بن نواب غلام اشرف خان بهادر رستم جنگ که نواده حقیقی نواب نور الدینخان بهادر شهیداند رحمهم الله المجید که مختصری؟؟؟ مشتملین قوانین کلیات علم طب بناء افاده و استفاده طالبان ابن فن از کتب معتبره مانند نفیسی و سدیددی و مفرح القلوب چیده بقید تحریر آورده نام تاریخی آن بهج الحذاقت نهاده بر یک مقدمه و دو باب و یک خاتمه مرتب ساخت و تحفه انجمن فیض موطن نواب معلی القاب جناب ممتاز الامرا بهادر بسط الله ظلهم علی فرقی که نواسه حقیقی عبد الحی خان بهادر برادر حقیقی غلام اشرف خان ممدوح‌اند گردانیده سهو و خطا را از بزرگان امید عفو و عطاست فالله ولی التوفیق و الیه المآب

## مقدمه

در تعریف علم طب و غایت و موضوع آن باب اول در کلیات طب علمی و آن محتوی بر چهار فصل است فصل اول در امور طبیعه فصل دوم در بیان اجناس امراض فصل سوم در اسباب بهج الحذاقت، متن، ص: ۳

امراض فصل چهارم در علامات امراض باب دوم در کلیات طب عملی و آن متضمن است بر دو فصل فصل اول در قوانین حفظ صحت فصل دوم در تدبیر علاج خاتمه در معرفت تاثیر ادویه مفرده و درجه آن و قانون ترکیب و شناختن درجه مرکب و مقدار شربت آن مقدمه در تعریف علم طب و غایت و موضوع آن بدانکه طب در لغت بمعنی اصلاح و جادوی ذکاوت و دانائی است دور اصطلاح طب دانستن قوانینیست که شناخته شود از ان احوال بدان انسان از روی صحت و مرض تا نگهدار و داننده این قوانین صحت حاصله را بازآرد صحت زائله را بقدر امکان پس در ضمن مفهوم اصطلاحی دانسته شد تعریف علم طب و غایت‌ای مقصود ازین و موضوع اعنی چیزی که از احوالش درین علم بحث کرده می‌شود ف بدانکه احوال بدن انسان سه است نزد جالینوس یکی صحت دوم مرض سوم حالتیست بین الصحت و المرض مانند حال طفل پیر و نقیه و نزدیک شیخ الرئیس در یکی صحت دوم مرض پس صحت حالتیست که بآن صادر شود از انسان افعال سیم بی نقصان و مرض حالتیست برخلاف آن ف بدانکه طب بر دو قسمست علمی و عملی علمی آنست که دانستن آن فقط موجب اعتماد؟؟؟ باشد و محتاج بکیفیت عمل نباشد و عملی آنکه محتاج کیفیت عمل هم باشد

## باب اول در کلیات طب علمی و آن محتویست بر چهار فصل

### فصل اول در امور طبیعه

#### اشاره

و آن هفت‌اند یکی ارکان و آن چهاراند حار که حار یابس است هوا که خار رطب است آب که بارد رطبست خاک که بارد یابس است و ارکان جمع رکنست و آن جزو اول مرکب باشد بالفعل دومی امزجه بدانکه مزاج در مذهب مشهور کیفیتیست که از کسر و انکسار کیفیات متضاده موجوده در عناصر متصغرة الاجزاء حاصل شده باشد و آن نه قسمست یک معتدل که بمعنی برابر شونده در قسمت است نه در مقدار چرا که در بعضی ممتزج از عناصر کمیت و کیفیت زائد باشد درخور؟؟؟ آن ممتزج مانند شیر که زیادتی حرارت در مزاج او اعتدال است و مانند خرگوش که زیادتی برودت در آن اعتدال باشد و هشت غیر معتدل چهار از ان مفرداند ای خارج از اعتدال بسوی یک کیفیت و آن حار و بارد و رطب و یابس است و چهار مرکب ای خارج از اعتدال بطرف و

کیفیت و آن حار یابس و حار رطب و بارد رطب و هریکی ازین هشت اقسام یا سافی است؟؟؟ ای نست یا خلطی غالب و یا ماویست ای با او خلطی ست غالب و حرارت و رطوبت اعلی را غریزه و غیر اصلی را غریبه بهج الحذاقت، متن، ص: ۴

گویند مزاج جوانان معتدل تر است و کودکان در حرارت مساوی جوانان اند لکن رطوبت در طفلان زائد است لهذا حرارت ایشان نرم است و حرارت شبان تیزتر و کهل ای میانه سال و شیخ مزاج بارد یابس دارند مگر شیخ از طب است برطوبت؟؟؟

### ف [در اوقات عمر]

باید دانست که اوقات عمر فی الجمله چهاراند یکی سن نمو ای بالیدن و آن تا قریب سی سال است و دوم سن و قوت و آن تا سی و پنج یا چهل بحسب مزاج اقلیم سوم من الخطاط بابقای قوت و آن تا قریب شصت سال است چهارم سن الخطاط با ظهور ضعف و آن تا آخر عمر باشد و الله و علم بالصواب سوم از امور طبیعیه اخلاطاند و آن جمع خلط است و خلط جسمیت رطب سیال پیدا می شود اولاً؟؟؟ کیلوس باین طریق که هرگاه غذا خورده شود برای آن چهار هضم می شوند تا آنکه جزو بدن گردد هضم اول از دهن تا معده باشد و در انجا غذا مشابه آش جو شود آن را در یونانی کیلوس خوانند و هضم ثانی در جگر می شود و در آنجا چهار خلط پیدا می شود باین طریق که هرگاه کیلوس از قعر معده براه عروق ماساریقا در جگر آید و دران نفوذ کند و طبخ یابد پس حاصل شود چیزی مانند کف آن را صفرا گویند و چیزی مانند؟؟؟ درد آن را سودا گویند و این هر دو طبیعی اند و چیزی که سوخته شود لطیف از ان صفرای غیر طبیعی است و کثیف آن سودای غیر طبیعی و آنچه خام مانند بلغم طبیعی باشد و آنچه مصفی ازینها باشد دم است پس این همه چهار خلط باشند دم و صفرا و بلغم و سودا و افضل ازینها دم است و آن گرم تر باشد و فائده آن غذا دادن بیدنست و طبیعی از ان سرخرنگ و بی بدبو؟؟؟ معتدل القوام و شیرین باشد و غیر طبیعی برخلاف آن پس از ان بلغم و آن سردتر است و و فائده آن خون گردیدن وقت فقدان خون و تر ساختن اعضا باشد تا حرکت آن را خشک نکند و در تغذیه دماغ مخصوص بودن و طبیعی از ان قریب الاستحاله بخون باشد و غیر طبیعی برعکس آن مانند بلغم مالح که مائل بحرارت و بیوست است و بلغم حامض که مائل به برودت و بیوست است و بلغم سیخ و این را تفه نیز گویند و خالص البرد و خام باشد و بلغم معفص و آن مائل ببرودت و بیوست اکثر ار؟؟؟ حامض است و بلغم مائی از همه رقیق و ابرد اروطب است و بلغم؟؟؟ جصی از همه غلیظ و بلغم مخاطی مختلف القوام باشد و بلغم خام نیز مختلف القوام باشد لیکن اختلاف محسوس نشود پس از ان صفرا باشد و آن گرم و خشک است و فائده آن رقیق کردن خونست و مخصوص بتغذیه شش است و می شوید امعا را از ثقل و بلغم لزج و طبیعی از ان احمر خالص باشد مائل بصفره مانند زعفران و سبک و تیز باشد و غیر طبیعی برخلاف آن یا از اختلاط بلغم غلیظ است آن را

بهج الحذاقت، متن، ص: ۵

صفراء محی گویند ای شبیه بزوری بیضه یا از آمیزش بلغم رقیق باشد آن را مره الصفرا خوانند یا از آمیزش سودا احتراقیه باشد آن را صفراء محترقه نامند یا صفرا خود محترق شده باشد آن را کرائی گویند اگر شبیه برنگ کند نابود و زنجاری گویند اگر مشابه رنگ زنگار باشد لکن احتراق زنگاری قوی تر باشد از کراتی پس از ان سوداست و آن سرد و خشک است و فائده آن غلیظ نمودن خون است و داخل در تغذیه استخوان باشد و آگاه کند بر اشتها و طبیعی از ان درو خون طبیعی ست و مزه آن در میان حلاوت؟؟؟ عفوریت باشد و غیر طبیعی از ان هر خلطی که محترق شود حتی که سوداء طبیعی خود سوخته غیر طبیعی گردد

### ف [کیفیت هضم]

بدانکه کیفیت هضم اول و هضم ثانی مبین شد حالا کیفیت هضم ثالث و رابع گفته می‌شود که هضم ثالث در عروق است مستحیل شدن رطوبت اولی رطوبت ثانیه بتدریج و مستعد و متکیف گردیدن بخراج اعضا و هضم رابع در اعضا باشد و استحاله رطوبت ثانیه است باعضا و فضله این دو هضم عرق و اوساخ است که از بدن و بینی و گوش برمی‌آید و هضم ثانی را کیموس گویند و تضح آن را گویند که حرارت غریزی اثر کند در جسمی که تری دارد او را بگرداند به حالتی که در حقش مطلوب باشد و انواع نضج چهاراند یکی نضج الثمره و او آنست که ثمره بدرجه رسد که از ان مثل او پیدا تواند شد دوم نضج الغذاء و آنست که غذا صالح جزو شدن عضو گردد و سوم نضج صناعی و او آنست که شی صلاحیت آن پیدا کند که عاقلان آن را صرف در خوردن توانند نمود در وقت غیر مضطره چهارم

نضج الفضلات و او آنست که ماده سهل الاندفاع شود ای آنچه غلیظست رقیق شود و بالعکس و آنچه لزج است تقطیع پذیرد و الله اعلم بالصواب چهارم از امور طبیعه اعضا ست و ان اجسام‌اند که پیدا می‌شوند از اخلاط اما آنکه مفرده‌اند چهارده باشند بقول محمد بن محمود چغمینی یکی استخوان که دوصد و چهل و هشت‌اند بقول شیخ باین حساب که جمجمه‌ای کاسه سر مرکب است از هفت استخوان چهار از ان همچو دیوار است و یکی از ان سطح زیرین یکی از ان در قحف‌اند ای در پوشش سر و این استخوانها با یکدیگر متداخل‌اند و در زمانی که میان آنها هستند بیخ‌اند سه از ان حقیقی است یکی اکلیلی که جانب پیشانی است دومی درز سهمی در وسط سر طولاً- سومی درز لامی در قفاه سر و دور؟؟؟ از کاذب‌اند که آن را اقشری نیز خوانند در طول سر از هر دو جانب سهمی و این استخوانها را قبائل الراس گویند و چهار استخوان در صدغین و شانزده استخوان دو لحمی‌اند بهج الحذاقت، متن، ص: ۶

ای در جای روئیدن ریش چهارده در فک اعلی و دو در فک اسفل و حد این هر دو از ابرو تا زنجدانست در طول و از بناگوش تا بناگوش در عرض و بینی داخل فک اعلی و گوش داخل فک اسفل است و بر هر دو لحمی سی و دو دندان‌اند شانزده بالا و شانزده زیر و اسامی دندان بر این گونه گفته‌اند که ثنایا چهار دندان پیشین را گویند بالا و زیر و بعد ثنایا چهار عیایات‌اند و بعد از ان چهار انیات‌اند و بعد از ان شانزده طوسن و اینها را اسنان الحکم نیز گویند چرا که اکثر بعد بلوغ می‌رویند و بعضی اشخاص را تواجد نباشند و در هر دو دست استخوان شانه ازو دو استخوان قله شانه و چهار استخوان ساعد و دو استخوان پا و هشت استخوان در هر پشت دست و چهار استخوان در هر کف و سی استخوان انگشتان هر دو دست در هر انگشت سپاره دور گردن هفت فقره استخوان‌اند دور چنبر گردن دو استخوان و در سینه هفت و در پشت هفده فقره و بیست و چهار ضلع و در سرین سه فقره و در عانه دو استخوان که بسه فقره سرین پیوسته است او در نشستگاه سه فقره و در هر دو پا دو استخوان ران و چهار در ساق و در هر قدم یک استخوان کعب یک استخوان عقب و یک استخوان زورقی و یک استخوان نروی و چهار استخوان ای بند پشت پا و پنج استخوان مشط و بیست و هشت استخوان در انگشتان هر دو پا در هر انگشت سه پاره مگر در زیر انگشت دوپاره‌اند دوم غضروف که نرم‌تر از استخوان است و سخت‌تر از جمله اعضا و فائده آن اتصال عظام باعضاء لینه سوم عصب که سپیدرنگ می‌باشد و نرم در پیچیدن و سخت در گسستن و غایت از ان اتمام حس و حرکت برای اعضا است و آن دو قسم است یکی دماغی و آن هفت جفت‌اند و ادراک حواس خمس و حس بعضی اعضا بهمین اعصاب است دومی نخاعی و آن سی و یک جفت است و یک‌صد و هشت زوج از ان در گردن و دوازده در خضرات پشت‌اند و پنج در قطن ای میان دوران دو مغزه و شش زوج و یک فرد در سرین و عصعص ای و مغزه و باین اعصاب حس و حرکت جمیع اعضا است سواى گردن چهارم اوتار که مانند عصب‌اند در سپیدی و نرمی انعطاف و سختی انفصال و اطراف عضله می‌رویند و از عصب و رباط مرکب‌اند و متصل می‌شود کنار پای اوتار باعضای متحرک پس گاهی می‌کشد و اعضا را و گاهی می‌گذرد و پنجم رباط و آن نیز همچو عصب‌اند می‌آیند از استخوان بسوی لحم و پیوند می‌رسد میان دو طرف استخوان مفاصل پا میان اعضاى دیگر ششم عضلات که جسم لحمی است؟؟؟

آن از گوشت خالص و از عصب و وتر و رباط است و منفعت آن تحریک اعضا بمعاونت او تاریک و روزست

بهج الحذاقت، متن، ص: ۷

می‌پوشد عظام را و بند می‌کند حرارت غریزی ما در بدن تا تحلیل نشود فتبارک الله احسن الخالقین هفتم عروق ضوارب ای شرایین و آن اجسام عصبی اند؟؟؟ دوتا می‌آیند از قلب مجوف‌اند و نیست برای آنها حس و حرکت بالذات و در جوف آنها روح کثیر و دم قلیل و منفعت آن رسانیدن قوت حیات را که از قلب برداشته‌اند باعضاء هشتم عروق غیر ضوارب ای آورده و آن همچو شراین اند مگر یکتاه؟؟؟ و از جگر رسته‌اند و خون درینها بسیار است از روح و فائده آن رسانیدن خون که از جگر برداشته است باعضاء نهم لحم و ان پیدا می‌شود و از بستن خون و بسته می‌کند آن را حرارت و یبوست و منفعت آن گرم داشتن اعضا و دفع نمودن آفات از وی هم شحم و ان پیدا می‌شود از رقت خون و دسومت آن و بسته می‌شود از برودت و منفعت آن تر داشتن عضوی را که همسایه اوست و نگهداشتن آن را یازدهم غشا و آن جسمی است عصبی تنگ و بیحرکت و آن سه قسم است یکی یافته شده از ریشه‌های عصب فقط همچو غشای پوشنده حرام مغز دومی یافته شده از ریشه‌های رباط فقط مانند غشای پوشنده دماغ سومی یافته شده از هر دو مثل اغشیه تمام بدن و برای آن حسن اندک و منفعت آن پوشیدن اعضا و نگهداشتن آن دوازدهم جلد آن جسم عصبانی است که یافته شده است از پیوند بای اطراف عصب و عروق و برای آن حسن کثیر است و منفعت آن پوشیدن اعضا است سیزدهم موی بعضی برای زینت جسم‌اند و آن موی سر باشد موی ابرو و بعضی زینت می‌دهند بعضی مردم را مثل موی ریش و در بعضی موی زینت و منفعت هر دو باشد مانند سوی مژگان که با وجود زینت تقویت نور بصر است و منع افتادن چیزی می‌کند در چشم و بعضی برای منفعت فقط باشد مانند موی تمامی بدن که تنقیه بدن نماید از فضول که در هضم آخر حاصل می‌شود چهاردهم ناخن و آن جسم عصبی است ای شبیه عصب در لون و شفعت آن استوار داشتن سرهای انگشتان و یاری دادن بر گرفتن اجسام ضعار و خاریدن و چیدن و اما اعضائی که مرکب‌اند یکی از آن دماغ است و آن جوهریست نرم سست و سپیدرنگ مرکب از مغز و شراین و آورده و غشائی که نام آن ام الدماغ است و غشائی که ملاقی قحف است و شکل دماغ شبیه بمثلث است و حس و حرکت از ان حاصل می‌شود بواسطه اعصاب دومی از ان چشم است و آن مرکب است از؟؟؟ هفت و سه رطوبت طبقه اول را که قریب بهوا است ملتحمه گویند و آن سپیدی چشم است و طبقه دوم را قرنیه نامند و آن بیرنگ است و رنگی که از ان محسوس می‌شود رنگ عنیه است و طبقه سوم عنیه است و رنگ آن گاهی سیاه و گاهی کبود و گاهی مائل؟؟؟ بسرخت

بهج الحذاقت، متن، ص: ۸

همچو مردمک میش و بعد این رطوبت بیضه است بشبیه بسپیدی بیضه و طبقه چهارم عنکبوتیه است و شبیه به نسیج عنکبوت و بعد این رطوبت جلدیه است شبیه به بروف و تعلق و حقیقی بصارت باوست و بعد این رطوبت زجاجیه است مشابه بآبگینه گداخته و طبقه پنجم شبکیه است مشابه بشبکه‌ای دام و طبقه ششم مشیمه است مشابه بمشیمه‌ی ازهدان و طبقه هفتم صلیبه است و آن باستخوان چشم پیوسته است سومی از ان گوش است و آن مرکب است از گوشت محض و غضروف و عصب حساس و منفعت آن جمع نمودن آواز تا بسوراخ گوش داخل شود چارمی از ان زبان است و آن مرکب است از گوشت و آورده و شراین و عصب حساس و غشائی که متصل است بغشای مری و منفعت آن گردانیدن طعام و یاری بفرو بردن لقمه و تکلم و نفث و آله حس ذوق است پنجمی شش و آن مرکبست از گوشت گلابی و از غضاریف نای گلو و نیست آن را حس و حرکت بالذات مگر غشای آن را حس بود و منفعت آن استنشاق هواست و تصفیه آن و اخراج فضلات ششی قلب و آن را جسمیست مانند صورت صنوبر و پنج آن در میان سینه و سر آن مائل بجانب چپ و رنگش سرخ مائل بسیاهیست و مرکب است از گوشت و ریشها و غضروف و غشاء سخت و آن معدن حرارت غریزی است و برای دل دو بطن‌اند بقول جمهور یکی از ان که بطرف راستست پرست بخون بسیار و روح قلیل و برای این بطن راههاست که جاریست و روی خون غذا از دل بسوی ریه و هوا از ریه بجانب دل و بطن دوم که بطرف

چپ است پر است بروح کثیر و خون اندک و این بطن جای روئیدن شرائین است هفتمی حجاب صدر و آن مرکبست از گوشت از عصب حساس حرکت و؟؟؟ شده و منفعت آن انبساط سینه و انقباض آن ششمی معده و آن مرکبست از گوشت و عصب و آورده و شرائین و شکل آن مدورست و سه جور دانه یکی و مری دوم فم معده سوم قعر معده پس؟؟؟ خرا مائی است که از کناره دهن تا غایت استخوان سینه می‌باشد و پس پشت قصبه شش جا دارد و مسلک ورود طعام و شراب همین است و فم معده نزدیک منتهای استخوان سینه باشد و بروی گوشت نیست و قعر معده فوق نافست و درون او لحم است و منفعت آن هضم غذاست ای مهیا ساختن غذا را برای فعل جگر چنانچه مری و فم مهیا سازند برای فعل معده نهی امعا؟؟؟ و آن جسمهای عصبی اند دوتاه ذی حس مرکب از عصب و شحم و عروق و شرائین و آن شش عدداند ثنا عشری صایم دقیق اعور قولون مستقیم؟؟؟ و همی جگر و آن مرکبست از گوشت و آورده و

بهج الحذاقت، متن، ص: ۹

شرائین و غشا و پوشنده آن و نیست او را بذات خود حس مگر غشاء او را حس بسیارست و رنگش شبیه بخون بسته و آن جای رستن آورده‌ست و موضع آن جانب راست و پشت آن بصلوغ پشت پیوسته است و بطن آن بمعده پیوسته و؟؟؟ اعلان آن برابر حجاب سینه است و پائین آن تا تهیگاه رسیده و منفعت آن تولد خون برای تغذیه اعضا یازدهم مراره و آن تلخه‌ایست بجگر پیوسته و ظرف مره الصفرا است و منفعت آن کشیدن مره الصفرا از جگر دوازدهم طحال و آن مرکب است از گوشت و شرائین و متخلل است برگشته رنگ در نفیس او حس نیست مگر در غشای آن حس بسیارست و جای آن در جانب چپ در میان اضلاع پشت شکم و منفعت آن جذب مره السوداء از کبد و ظرف مره السوداء است و دو منفذ دارد یکی بسوی جگر رفته برای کشیدن سودا از کبد دوم بطرف فم معده رفته جهت ریختن سودا برو تا بر اشتهای طعام آگاه کند سیزدهم هر کرد و کرده که هر یکی از آن مرکب است از گوشت سخت اندک سرخ و شحم کثیر و آورده و شرائین و غشاوتیست برای آنها بذات خود حسی مگر غشاء آن را حس بسیار است و جای آن پائین پشت باشد و فائده آن کشیدن بول از پشت جگر تا در مثانه رساند چهاردهم مثانه و آن مرکب است از جسم عصبی دوتاه و از عروق و شریانات و جای آن در میان مثانه و دبرست و فائده آن جمع بول و اخراج آن پانزدهم انشین است و آن مرکب اند از گوشت سپید چرب و از آورده و شریانات و منفعت آن پختن ماده منی‌ست که فضله هضم چهارم است شانزدهم قضیب و آن مرکب است از لحم قلیل و عصب و آورده و شرائین کثیره و برای آن حس بسیار است و منفعت آن ظاهر است و در آن سه مجری هستند یکی مجری بول دوم مجری منی سوم مجری رودی و این هر سه در بیخ ذکر جدا هستند؟؟؟ ذکر یک شده‌اند هفتم رحم و آن جسم عصبی است و جای آن در میان مثانه و روده مستقیم و ناف و برای آن گردنی‌ست و آن کم از شش انگشت و زیاده از یازده انگشت نباشد و الت مردان نیز چنین باشد چرا که آن گردن مدخل ذکرست و منتهای آن تا فرج داخلی قریب منفذ بول و در بیخ رحم و خصیه‌اند و منفعت او قبول جبل است و تفصیل این تشریح در کتب مطول مذکورست اینجا بقدر ضرورت نوشته شد و الله اعلم

#### ف [اعضاء مرکبه]

بدانکه از اعضاء مرکبه بعضی رئیس‌اند اندامند و اصل برای قوی ضروریه یا بنا بر بقای شخص‌اند مانند دل که مبدء قوه حیوانیه است و جگر که مبدء قوه طبیعه است و دماغ مبدء قوه حس

بهج الحذاقت، متن، ص: ۱۰

و حرکت است و یا بنا بر بقای نوع انسانی و غیره‌اند مانند این هر سه و انشین و خادم دلی شرائینست و خادم جگر آورده و خادم دماغ اعصاب و این خدمت رسانیدن چیزست بطرف اعضا که مخدوم در ان کار کرده باشد و خدمتی دیگرست که آن مهیا کردن

ماده باشد برای قبول فعل مخدوم چنانچه خدمت شش برای دل و خدمت معده برای جگر و علی هذا القیاس و خادم انشین مجری امنی است تا رحم پنجم از امور طبیعه ارواح اند و آن پیدا می‌شوند از بخاریت اخلاط محموده و لطافت آن باین طریق که چون خون در بطن چپ دل وارد می‌شود و پخته می‌گردد در انجا لطیف می‌شود و بعضی اجزایش مستحیل؟؟؟ بیخار لطیف می‌گردد و همین روح است و آن سه قسم یکی روح طبیعی دوم حیوانی سوم نفسانی و حال اینها موافق حال قومی باشد چرا که این ارواح حوامل قوی هستند ششم از امور طبیه قوای اند و آن سه‌اند یکی قوه طبیعه و آن در جگر می‌باشد دوم قوه حیوانیه و آن در دل است سوم قوه نفسانیه و محل آن دماغست پس قوه طبیه دو قسم است مخدومه و خادمه و مخدومه یا متصرف در غذا است برای بقای شخص و آن غذایه و نامیه باشد و یا؟؟؟ متعرف در غذا برای بقای نوع و آن مولد و مصوره است پس غذایه قوتیست که می‌گرداند غذا را از صورتش؟؟؟ بسوی مشابته عضو تا بدل ما یتحلل گردد و تامیه قوتیست که زیاده می‌کند در اطراف جسم تا به حد انواع خود رسد و مولده قوتیست که جدا می‌کند منی را از بدن و مهیا می‌سازد هر جزو آن را برای عضو مخصوص و مصوره قوتیست که شکل می‌سازد آن جزو منی را به نهجی که نوع آن شخص مقتضی باشد یا به شکلی که قریب آن نوع تقاضا کند و خادم غذایه هم چهاراند جاذبه برای نفع و ماسکه آن نفع تا مدت طبع و هاضمه برای تحلیل آن نفع و دافعه برای دور کردن فضله غذا از طریق امعا و خواه از راه مثانه و خواه از منافذ و مسامات و این هر چهار قوت را کیفیات اربع خادم‌اند ای حرارت و برودت و رطوبت بیوست پس این خوادم من وجه مخادیم‌اند سوای مصوره که او مخدومه محض است و کیفیات مذکوره خوادم محض و غذایه خادم؟؟؟ تامه است و این هر دو خادم مولده بخدمت تهیه و قوت نفسانیه بر دو قسم است یکی محرکه دوم مدرکه پس محرکه یا باعث بر حرکت است یا فاعل برای حرکت اولی را دو خادم‌اند یکی قوه شهوی برای جذب منافع دوم عصبی برای دفع؟؟؟ مضارد دوم قوتیست که در حرکت می‌آرد و عضله او مطیع باعته است و اما مدرکه پس یا مدرکه در ظاهر است

بهج الحداقت، متن، ص: ۱۱

و آن پنج حواس‌اند بصر و سمع و سم و ذوق و لمس و ما یدرکه در باطن و آن نیز پنج‌اند یکی حس مشترک که مدرکه صور محسوسه بادراک ظاهر است و جای آن مقدم بطن مقدم دماغ است و خزانه او خیال است و آن را حس دوم گویند و مقام آن موخر بطن اول دماغ است و حس سوم وهمست که ادراک معانی؟؟؟

که بآنصور قائم‌اند می‌نماید و مقام آن اخر بطن اوسط دماغ است و خزانه آن حافظه که حس چهارم است و جای آن بطن موخر دماغ است و حس پنجم متصرفه است و آن تصرف می‌کند در صور محسوسه و معانی جزئیه آن و باعتبار استخدام و هم آن را در صور و معانی جزئیه متخیله است و قوه حیوانیه قوتیست که مستعد می‌کند اعضا را بنا بر قبول افعال قوه نفسانیه هفتم از امور طبیعه افعال‌اند و آن گاهی بیک قوه تمام شوند مانند جذب و دفع و امساک و هضم گاهی بدو قوه یا زیاده مانند ازو در ادای فروبردن غذا که تمام می‌شود بجاذبه طبیعی و دافعه ارادی بقول شیخ و نزد قرشی هر دو قوه ارادی‌اند

## فصل دوم در بیان اجناس امراض

### اشاره

بدانکه مرض یا مفرده است یا مرکب پس مفرد اگر عروض آن باعضاء مفرده باشد آن را سوء مزاج نامند و اگر باعضاء مرکبه باشد مرض ترکیب گویند و اگر مفرده؟؟؟ باشد تفرق الاتصال خوانند و امراض سوء مزاج هشت‌اند که بالا مذکور شد و آن نیز ساذج یا ماوی باشد و ماوی نیز اگر ماده قریب عضو باشد نامش مجاوره بوده اگر ماده داخل عضو است آن را مداخله گویند و مداخله نیز مورمه باشد یا غیر مورمه و امراض ترکیب نیز چهاراند یکی امراض الخلقه دوم امراض المقدمدار سوم امراض العدد چهارم امراض

الوضع و امراض خلقت نیز چهاراند یکی امراض شکل مانند؟؟؟ مسغظه ای پست و مانند ریاح افرسه ای برآمدن فقرات تازه بسوی پشت یا شکم و دومی امراض مجاری یا اینکه وسیع شده باشند مانند کشاده شدن ثقنه عنبیه و یا تنگ مانند ضیق شدن مجاری دم و یا بند گشته باشد مانند بند شدن مجری مراره؟؟؟ سومی امراض تجاویف یا آنکه بزرگ شده باشد مانند اتصاع کیسه خصیتین و یا خرد کشته باشد مانند صفر معده و تنگی آن و یا خالی شده باشد مثل خلوی دل از خون وقت شادی مرگ یابند و پر شده باشد مانند سکنه و چارمی امراض سطوح اعضا ای بالای آن مانند نرم و صاف گردیدن معده و رحم و درشتی و ناهمواری

بهج الحذاقت، متن، ص: ۱۲

قصبه ریه ای نای شش که مجری تنفس است و اما امراض مقدار و آن به زیادت مقدار باشد یا به نقصان و آن نیز یا عام است یا خاص پس زائد عام مانند فربهی بسیار و زائد خاص مثل بزرگی زبان و ناقص عام مانند لاغری بسیار و ناقص خاص مثل لاغری مردمک چشم و اما امراض عدد و آن نیز یا زیادت باشد یا به نقصان و و آن هر دو یا طبعی باشد مانند انگشت زائد و یا غیر طبیعی مانند ناخن چشم و نقصان انگشت در خلقت یا با افتادن آن بمرض و اما امراض الوضع پس مانند فساد وضع برای نزدیکی عضو یا دوری آن مر عضو دیگر را و وضع نزدیک جالینوس نسبت بعض اجزاء بیعض است در قرب و بعد فساد وضع یا بخروج عضو باشد از موضع خود یا بغیر خروج یا بحرکت عضو باشد جایی که سکون واجب است مانند رعشه و یا بسکون عضو باشد جایی که حرکت واجب است مثل سخت شدن مفاصل ای بند بای اعضا و یا امتناع حرکت عضو از همسایه خود و یا بسوی همسایه خود و اما امراض تفرق اتصال پس مختلف است نامهای آن با اختلاف محلهای خود چون زخمی که بر جدار واقع است آن را خدش [۱] گویند اگر باریک باشد و سحج [۲] اگر پهن باشد و اگر در خارج گوشت باشد جرح نامند اگر تازه و بی‌ریم است و قرعه اگر ریم آورده است و اگر در استخوان و غضروف بعرض واقع شود و پس اگر منقسم بدو جزو یا اجزاء کبار باشد کاسر [۳] یا فاسخ [۴] نامند و اگر اجزاء صغار است مفتت [۵] و اگر بطول است صادع [۶] خوانند و اگر در عصب و عروق واقع شود عرضی را با تر و طولی را صادع گویند و اگر دهنهای عروق بگشاید باثق نامند و اگر در داخل گوشت واقع است اگر ابتداست و ریم؟؟؟ نکرده ورم گویند و الاخراج و اگر در طرف عضله باشد سک گویند و اگر در عرض است جزو [۷] و اگر در طولست صادع نامند اگر قلیل العدد است و الا فاسخ

### ف [زخمهائی که در استخوان سر واقع می‌شود]

زخمهائی که در استخوان سر واقع می‌شود آن را شجه نامند و اقسام آن شش و هریکی بنامی مخصوص آنکه صداع آرد فقط آن را صداع گویند و اگر کسر در استخوان راه باید باشم نامند و اگر سپیدی استخوان نمایان گردد واضحه گویند و اگر قدری استخوان زواید منفله خوانند و اگر شکستگی قدام؟؟؟

دماغ رسد آن را مامومه گویند و اگر تا جوف دماغ برسد جالفه خوانند و الله اعلم و اما امراض مرکبه انست که از اجتماع امراض مفرده پیدا شود و مانند سل که از تپ دقیقه و قرحه در ریه حادث گردد و بعضی امراض را از جهت تشبیه نام نهاده شود مانند داء الفیل چرا که وران پای مریض مثل پای فیل گردد یا نامش از روی

بهج الحذاقت، متن، ص: ۱۳

محل باشد مانند ذات الجنب و ذات الریه یا از جهت سبب نامیده شود و چنانچه مالیخولیا را امراض سوداوی گویند و فالج را مرض بلغمی نامند یا از جهت عرض مانند صرع بمعنی افتادن است چون صاحب این مرض را افتادگی عارض شود لهذا نامش صرع افتاد و هر مرضی که باشد یا اصلی است یا بشرکت پس مختلف باشد حال مرض بشرکت بحسب حال مرض اصلی و ضرر اول در اصلی باشد و شرکت گاهی بسبب مجاورت در عضو بود مانند ضیق النفس بسبب ورم مری و گاهی بسبب آنکه یکی از ان دو عضو



طریق بسوی دیگر باشد چنانچه؟؟؟ ورنه حالب ای سرکش ران بسبب زخم پا و گاهی بسبب آنکه یکی از ان دو عضو خادم دیگری باشد مثل عصب برای دماغ پس هرگاه که ضرر بدماغ می‌رسد عصب نیز متضرر شود یا یکی از ان هر دو مبدء فعل دیگری بود مانند دماغ برای فعل حواس پس اگر دماغ مأوف باشد حواس ظاهره باطل گردد یا برای آنکه یکی از ان هر دو بر سمت دیگر واقع است پس بلند شود بسوی آن بخار مانند مقدم دماغ که سمت معده و رحم واقعست یا برای آنکه یکی از ان هر دو جائی ریختن فضلات دیگر است مانند بغل برای دل و اریه ای بن ران برای جگر و پس گوش برای دماغ و هر مرض متغیر اگر دانسته شود وقت اشتداد و انتقاض آن پس اول وقت تزید است و ثانی وقت الخطاط و اگر دانسته نشود زیادتى و یکی آن پس اگر قبل تزید است ابتدا باشد و اگر بعد آنست انتهاء است

## فصل سوم در اسباب امراض

### اشاره

بدانکه سبب نزد اطبا چیزی که مقدم شود و موجب حالتی گردد از احوال ثلثه بدن انسان باثبات آن حالت و برای هر حالت سه سبب است یکی بادیست ای خارج از بدن مانند رسیدن خبر سرور بمریض دومی سابق مانند خوردن اغذیه و اشربه که موجب صحت‌اند سومی و اصل مانند اعتدال مزاج و ترکیب و این همه اسباب صحت‌اند و اما اسباب مرض آن نیز سه‌اند یکی پاوی مانند گرمی شمس که موجب دردسر بود دومی سابق مانند پری سعد و برای حمی؟؟؟ عفته سومی واصل مانند عفونت خلط برای تب و فعل سبب یا بذات خود باشد یا بسبب غیر مانند سردی آب سرد و گرمی آن باتش و غیره و هر سبب یا ضروری باشد یا غیر ضروری و ثانی یا ضد طبیعت باشد یا ز پس اسباب ضروری شش‌اند یکی از ان هوای محیط است یا بدان و محتاج است بسوی آن انسان برای تعدیل روح؟؟؟ باستنساق درو نفس و ما دام که هوا صافیست از امیزش کدورت و بخار؟؟؟ و آبهای بدبو و بوی مردار و ابخره ترهای روز مثل

بهبه الحذاقت، متن، ص: ۱۴

کرنب و جرجیر و اشجار خبیثه مانند شوخط و انجیر و غبار پی در پی و زمان باعث حفظ صحت است و تغییر آن موجب تغییر حکم اوست و تغییرات هوا یا طبیعی است یا غیر طبیعی و ثانی یا ضد طبیعت است مانند تغییرات و بائیه مایه مانند تغییر اینکه بسبب بخار یا جبال حاصل شود و اول تغییرات فصلیه‌اند چرا که برای هر فصل از فصول اربع که ربیع و صیف و خریف و شتا باشد مزاجی است مناسب آن فصل پس هر فصل موجب امراض مناسبه خود باشد و مزیل امراض مضاره خود چنانچه فصل گرما برانگیزد و صفرا را و امراض آن را مانند غب و تب محرقه و تشنگی و بیقراری و تسکین می‌دید فالج و صرع را و در فصل سرما زکام و نزله و سعال و کثرت بلغم و امراض بلغمی حادث شوند و امراض صفراوی تسکین یابند و در خریف کثرت امراض می‌شود برای اینکه متغیر می‌گردد در آن هوا از سردی شب و امداد و گرمی دو پهر و برای اینکه فصل تابستان مقدم شده است و در آن ابدان متخلخل شده و قوی التحلیل گردیده بودند و صفرای محترق اخلاط را جوشانیده بود برای اینکه فواکه در خریف بسیار می‌شوند و نیز در آن کثرت سودا و قلت خون می‌گردد و فصل ربیع حرکت می‌دهد اخلاطی را که در زمستان محتبس شده بود و جاری می‌کند آن را بسوی اعضای ضعیفه پس می‌شود دران خراجات و اورام حلق و حرکت می‌کند در ربیع مرضی بادی که در زمستان ماده آن ساکن گردیده و اینها نه بسبب زبون اوست بلکه بسبب حرارت لطیفه او چرا که ربیع بهترین فصول است و برای زندگی و صحت مناسب نزول تغییرات غیر طبیعه که ضد طبیعت نیست پس یا اسباب آسمانی باشد یا از اسباب زمینی اما اسباب آسمانی چنانچه بر وقت مجتمع شدن کواکب یا آفتاب گرمی بسیار شود حتی که در زمستان و وقت کسوف آفتاب سردی می‌شود و حتی که در تابستان و

اما اسباب زمینی چنانچه بسبب اختلاف مساکن و آن اختلاف یا بسبب عرض آن مساکن است یا به مجاورت؟؟؟ بحارد جبال یا بسبب وضع مساکن در پستی و بلندی یا بسبب خاک آن همچو زمین سنگستان؟؟؟ و زمین شود و مراد از غرض مساکن آنست که بعضی قریب تراند از بعضی نسبت بخط استوا و آن دائره‌ایست که پیدا شده بر سطح زمین از توهم سطح دائره معدن؟؟؟ اجتهاد ای دائره قاطع عام بدو نصف و مجاورت دریا مرطب هوا است و شهر دریائی برابر است سردی و گرمی آن و کره شمالی گرم می‌کند هوا را چرا که منع می‌کند هوای شمالی که بادر یابس است و کوه جنوبی سرد می‌کند هوا را چرا که منع می‌کند هوای جنوبی که حار یابس است

بهج الحذاقت، متن، ص: ۱۵

و کوه مغربی بهترست از مشرقی برای پوشیدن مشرق آفتاب را مدتی پس می‌آیند اهل ان بلد به سردی شب جانب حرارت آفتاب قوی و نیز برای منع کردن مشرقی هوای مشرق را که بهتر است از مغربی اگرچه هر دو قریب اعتدال اند چرا که می‌وزد مشرقی اول روز همراه حرکت آفتاب و مغربی آخر روز؟؟؟ صد برکت او و شهر بلند سردتر است و صحیح تر و متوسط اصح از بلند و زمین بعضی جا کبریتی است و بعضی زفتی و بعضی شور و ریگستان و سنگستان و غیرهم پس کبریتی گرم و خشک می‌کند هوا را و زمین آبناک تر و متعفن می‌سازد و سنگستانی سخت می‌کند ابدان را و هوای سرد سخت می‌نماید بدن را و قوت می‌دهد و هضم جید کند و رنگ نیکو گرداند و امراض آن زکام و نزله و صرع و فالج و رعشه و هوای گرم و سست و ضعیف می‌کند و بد می‌سازد و هضم را و گرانی دماغ می‌آرد و حواس مکدر گرداند و امراض آن خناق و حمیات و رمده است و اما تغییرات مضاده طبیعت مانند و باد آن تعفن است که عارض می‌شود اجسام را که در میان زمین و آسمان است چنانچه آب در جاهای تر متعفن شود و فاسد می‌کند ارواح را و بدبو سازد اخلاط را خصوصاً آن اخلاط که در حوالی قلب است چرا که نزدیکتر بوصول هوا از دیگر اعضا است و دومی از سته ضروریه؟؟؟ کوی و مشروب است که اثر می‌کند در بدن یا بکیفیت خود فقط مانند فلفل و نیلوفر این را؟؟؟ ودای صرف گویند و یا بماده فقط مانند ماء اللحم و بیضه نیمبرشت و آن را غذای صرف نامند و یا بصورت خود فقط ازو؟؟؟ و الخایست خوانند و یا موافق بدنست همچو فادزهر و تریاق یا مخالف مثل زهر و یا بماده و کیفیت هر دو آن را غذای دوائی گویند مانند کاهو و سیر و سیب و یا کیفیت و صورت ماسقمونیا که گرم می‌کند بحرارت خود اخراج بلغم و صفرا می‌کند بخاصیت این را دو ای ذو الخاصه نامند و یا بماده و صورت موثر است مانند؟؟؟ نرا غذای بالخاصه نامند و یا بماده و صورت و کیفیت هر سه مانند مغز جوز یا سیر؟؟؟ تریاق سموم است و خون مستعد برای صورت عضو؟؟؟ جدا می‌کند و گرم می‌سازد و بدن را و گاهی غذا غلیظ باشد مانند گوشت گاو و گاهی لطیف مانند گوشت چوزه؟؟؟ رج و گاهی متوسط مانند گوشت یکساله بز و هریکی ازین اقسام گاهی صالح الکیموس باشد و گاهی فاسد الکیموس و هر واحد ازینها گاهی بسیار تغذیه و گاهی قلیل تغذیه باشد مثال لطیف کثیر الغذای صالح الکیموس مانند؟؟؟ ماء اللحم؟؟؟

بهج الحذاقت، متن، ص: ۱۶

غلیظ صالح الکیموس تخم مرغ نیمبرشت و مثال غلیظ کثیر الغذای ردی الکیموس گوشت گاو و بط و مثال لطیف کثیر الغذای فاسد الکیموس مانند شش و مثال غلیظ قلیل الغذای ردی الکیموس گوشت خشک و مثال معتدل کثیر الغذای احسن الکیموس مانند کرب و مثال معتدل قلیل الغذای صالح الکیموس مانند شلغم و مثال معتدل قلیل الغذای فاسد الکیموس مانند جوز و الله اعلم بالصواب

#### ف [آب تنها غذا نمی‌شود و استعمال آن بنا بر ترقیق غذاست]

بدانکه آب تنها غذا نمی‌شود و استعمال آن بنا بر ترقیق غذاست و طبخ و بدرقه آن تا نفوذ کند در مجاری ضیفه و سومی از سته ضروریه حرکت و سکون بدنی است و حرکت بر چهار نوع بود یکی حرکت کتمی مانند تخلخل و تکائف دوم حرکت کیفی مانند

گرمی و سردی سوم حرکت مکانی مانند از جائی بجائی رفتن چهارم حرکت وضعی ای تغیر اجزای متحرک بسوی خارج یا داخل و اختلاف حرکت بشدت و ضعف و کثرت و قلت و سرعت و بطور می‌باشد پس سریع قوی قلیل گرمی بسیار می‌کند از تحلیل بطی ضعیف کثیر عکس آن زیادتی حرکت و سکون مبرد است و سکون معین بر هضم است و حرکت بر انحدار غذا و چارمی از سته ضروریه حرکت و سکون نفسانی است مانند خجالت و غم و فرح و خوف پس حرکت نفسانی را حرکت روح لازم است ایا بسوی خارج بدن دفعه چنانچه وقت غضب اندک اندک چنانچه وقت فرح و لذت معتدل و یا بسوی داخل دفعه چنانچه وقت خوف شدید یا بتدریج چنانچه وقت غم اندک و خوف قلیل و یا بسوی داخل خارج هر دو چنانچه وقت خجالت و ازین حرکت لازم است گرم شدن چیزی که بسوی او حرکت واقع شود و سرد شدن چیزی که از جانب او حرکت بوقوع آمده و زیادتی ازین حرکت قاتل است و زیادتی سکون؟؟؟

پنجمی از سته ضروریه خواب و بیداری است و خواب مشابه سکوت است و بیداری مشابه حرکت و خواب فرومیرد روح را داخل بدن پس سرد می‌کند ظاهر بدن را و لهذا در خواب حاجت جامه بسیار می‌شود و افراط خواب مرطب است و هرگاه که خواب بدن را از غذا خالی یابد سرد و خشک می‌کند آن را پس گرم می‌کند و اگر یابد خواب خلط یا غذاء غیر مطیع هضم را پراکنده کند آن را پس سرد نماید بدن را و بیداری مفراط ضعیف می‌کند دماغ را و بد می‌سازد و هضم را به تحلیل قوت و گرسنه می‌کند به تحلیل؟؟؟ بارد و خفتن در روز بکثرت بدست بحسب عادت و بقدر غیلوله چرا که نوم روز بکثرت رنگ بدن برگرداند و طحال را مضر است و دهن را بدبو می‌کند و سست می‌نماید قوی نفسانی را و دهن را کند می‌کند و اگر عادت خفتن روز باشد ترک بهج الحذاقت، متن، ص: ۱۷

آن دفعه مناسب نیست مگر بتدریج تامل در میان خواب و بیداری نیز بدست و ششمی از سته ضروریه استفراغ و احتباس و معتدل از ان نافع و حافظ صحت است و زیادتی استفراغ خشک و سرد می‌کند بدن را مگر اینکه مستفرغ بارد یابس شد با انزمان گرم و تر می‌سازد و زیادتی احتباس سدد پیدا می‌کند و اخلاط را بدبو می‌سازد و کمی اشتها و گرانی بدن می‌آرد و اما اسباب ضروریه که ضد طبیعت نیست مانند دفن کردن در ریک و غلطیدن در ان خشک می‌کند رطوبت غریبه را و نفع می‌بخشد استسقا و ترهل را و همه اینها داخل استفراغ‌اند و همچنین دهان بزیت و روغنهای محله و ریختن آب سرد برو دیله انگیزد حرارت غریزه را و قوی می‌کند و نفع می‌دهد غشی را که پیدا شده است در حمام و غیره بسبب قلق دل اما اسباب مضاده برای مجری طبیعی مانند غرق شدن و بریدن شمشیر و سوختن آتش و خوردن زهر و الله اعلم بالصواب

## فصل چهارم در علامات و دلائل [استفراغ]

### اشاره

بدانکه علامت گاهی نشان امر گذشته باشد و در ان فقط انتفاع طیب است چرا که دریافت کردن آن دال بر فضیلت طیب باشد و گاهی دلالت بر امر موجود نماید و از ان مریض فقط منتفع می‌شود چرا که وقوف بر مرض او حاصل گردد و گاهی بر امر آینده موجود دارد پس ازین هر دو منتفع شوند و بعضی علامات بر امزجه دلالت کنند و بعضی بر ترکیب و علامات امزجه دو قسم‌اند قسم اول ملمس است پس اگر ملمس مساوی لامس معتدل مزاج باشد معتدل است و اگر مخالف لامس معتدل مخالف است در جهتی که لامس از ان متاثر شده چنانچه اگر لامس را حرارت محسوس شد ملمس مائل بسوی حرارت است و قس اعلی هذا قسم دوم گوشت و سیمین و شحم پس کثرت اینها از رطوبت باشد و قلت آن از یبوست لکن سبب کثرت لحم رطوبت با حرارت باشد و سبب کثرت؟؟؟ میمین و شحم رطوبت با برودت قسم سوم موی پس کثرت گندگی و پیچ و سیاهی آن از حرارت و یبوست باشد و

اضداد اینها به برودت و رطوبت قسم چهارم رنگ بدن پس سپیدی آن از برودت و غلبه بلغم باشد و سرخی از حرارت و غلبه خون و اجتماع؟؟؟ مرد و از اعتدال و گندم گونی از حرارت و زردی نیز از حرارت و غلبه صفرا و قلت خون و تیرگی از افراط برد و سودا قسم پنجم؟؟؟ همیت بنیان اعضا پس پهنائی سینه؟؟؟

بهج الحذاقت، متن، ص: ۱۸

همچو تنگی سینه و عروق و خفای عروق و صغر نبض و کوتاهی اطراف و پوشیده بودن مفاصل قسم ششم انفعال اعضا ای قبول کردن اثر پس جلد قبول کردن اثر از هر کیفیتی که باشد دلیل غلبه آن کیفیت است چنانچه زود گرم شدن عضو از حرارت دلیل بر حار بودن مزاج اوست و قس علی هذا قسم هفتم افعال طیب پس کمال افعال از اعتدال باشد و نقصان و بطلان آن از برودت و تشویش سرعت آن از حرارت و درنگی آن از برودت قسم هشتم نوم و یقطه پس زیادتی خواب از برودت و رطوبت باشد و کثرت بیداری از حرارت بیوست و معتدل از اعتدال

### ف [درباره نوم]

بدانکه نوم عبارتست از رجوع روح نفسانی بسوی باطن برای استراحت و هضم غذا و یقطه عبارتست از ریختن روح بسوی آلات حس و حرکت ای اعصاب قسم نهم فضول مندفعه همچو بول و براز و عروق تیزبو قوی رنگ از حرارت باشد و ضد آن از برودت دهم انفعال نفسانی پس قوت و سرعت و کثرت آن از حرارت و تلبد آن از برودت و ثبات آن از بیوست و سرعت زوال آن از رطوبت و نامردی دلیل برد است و ضعف قلب و بی‌شرمی و زودرنج و جرات دال بر حرارت مزاج‌اند و تیزی و کثرت کلام و سرعت و اتصال آن از حرارت باشد و کثرت حیاء و وقار از برودت و الله اعلم

### ف [علامات امزجه]

باید دانست که این همه علامات امزجه حلیه‌اند و علامات امزجه عارضیه هم اینست اگر عارضی باشند و مضرت رسانند پس اگر مزاج عارضی بادی باشد و خر و نخس ای خلیدنی همچو نیزه و چوب و قلت ثقل و ان را صفاویت است و بر دمویت ثقل زائد و سرخی و تمدد و انتفاخ بدن دال باشد و بر بلغمیت سپیدی رنگ و قلت عطش و کثرت ریق و نعاس ای آب دهن و پنگی و گرانی زائد و بر سوداویت خشکی بدن و بیداری و گرانی کم دلالت کند و خوابهای پریشان نیز بر نوع ماده دال باشد پس دیدن حیات؟؟؟ زرد و آتشین و شعله‌ناک دال بر صفرا باشد و دیدن چیزهای سرخ بر خون و دیدن آبها و سردی و؟؟؟ رعد بر بلغم و دیدن چیزهائی سیاه و دخان و خوف بر سودا دلالت کند و گاهی برین همه با سن و عمر و شمر و فصل و تدبیر و خدم دلالت کند و اما علامات امراض ترکیب بس بعضی از ان جوهری‌اند ای خلقی چنانچه پست شدن سردالی؟؟؟ فساد شکل دماغ و؟؟؟ سپین بودن معده باشد و بعضی عرضی باشند و بعضی افعالی پس اگر افعال سیم‌اند صحت کامل است و الا بر برودت ترکیب دلالت کنند و اگر افعال مشوش باشند دال بر حرارت‌اند و برودت

بهج الحذاقت، متن، ص: ۱۹

و این علامات یا بر ذات حالت دلالت کنند چنانچه علامات ورم و یا بر سبب آن حالت همچو علامات اله بر بودن ورم از خون مانند تمدد و درد در عروق بامکان آن حالت مانند دلالت افراط؟؟؟ منشاریت نبض در ذات الجنب و بر اینکه ورم حجابی است یا بر وقت آن حالت مانند علامات منتهای مرض و نضج ماده چنانچه رسوب محموده در قاروره یا بر احوال لازمه آن حالت مانند علامت و اله بر بحران یا بر تخصیص این احوال همچو علامات و اله؟؟؟ اینکه بحران اسهالی است مثل قراقر و تمدد زیر ناف و پریدن لب و تمدد شراسیف و حرکت معده بسوی بالا دال بر بحران بقی باشد و شراسیف سرمای استخوان پهلو را گویند و الله اعلم

## ف [نبض]

## اشاره

بدانکه چون نبض نیز بر احوال بدنیه دالست پس می‌گویم که نبض حرکت وضعی است شراین را در بست و کشاد برای تعدیل روح بهوا و اخراج فضلات و اوقات دیدن نبض آنست که در آن وقت صاحب نبض از غضب و سرور و جمیع انفعالات نفسانیه و سیری مثل و گرسنگی مضعف خالی باشد لهذا طیب را لازم است که بوقت آمدن مریض مشغول نبض نشود چه اکثر بملاقات طیب مریض مسرور شود یا حیا و خون بمریض عارض گردد و غیر ذلک و اقسام نبض ده‌اند از روی صفات قسم اول از روی مقدار در طول و عرض و عمق و اصناف مقرر آن نه‌اند طویل قصیر معتدل عریض ضیق معتدل مشرف منخفص معتدل و چون این همه باهم ترکیب داده شوند بیست و هفت ضعف می‌شوند نه در طول و نه در عرض و نه در عمق اصناف طولی یکی طویل عریض دوم طویل ضیق سوم طویل معتدل در عرض چهارم قصیر عریض پنجم قصیر ضیق ششم قصیر معتدل در عرض هفتم معتدل در طول عریض هشتم معتدل در طول ضیق نهم معتدل در طول معتدل در عرض اصناف عرضی اول عریض مشرف دوم عریض؟؟؟ منخفص سوم عریض معتدل در عمق چهارم ضیق مشرف پنجم ضیق منخفص ششم ضیق معتدل در عمق هفتم معتدل در عرض مشرف هشتم معتدل در عرض منخفص نهم معتدل در عرض اصناف عمقی اول مشرف طویل دوم مشرف قصیر سوم مشرف معتدل چهارم منخفص طویل پنجم منخفص قصیر ششم منخفص معتدل در طول هفتم معتدل در عمق طویل هشتم معتدل در عمق قصیر نهم معتدل معتدل در طول و اما زائد در طول و عرض و عمق را عظیم گویند و ناقص در اینها را صغیر و زائد در عرض و شهوق غلیظ نامند و ناقص در آنها را دقیق گویند؟؟؟

بهج الحذاقت، متن، ص: ۲۰

یا متوسط و سوم زمان حرکت نبض و آن یا سریع بود و یا بطی یا متوسط قسم چهارم قوام نبض آن یا صلب است یا ملین یا متوسطه قسم پنجم زمان سکون نبض و آن یا متواتر است یا متفاوت یا متوسط قسم ششم لمس نبض و آن یا حارست یا با متوسط قسم هفتم مقدار چیزی که در نبض است و آن یا ممتلی است یا خالی است یا متوسط قسم هشتم استواء احوال مذکوره نبض با اختلاف آن اول مستولیت و دوم مختلف قسم نهم انتظام در اختلاف و عدم انتظام آن پس مختلف یا منتظم است یا غیر منتظم و این قسم در حقیقت داخل قسم مختلف است قسم با؟؟؟ درهم وزن نبض آن یا جیدالوزنست یا غیر جیدالوزن و مراد از وزن اینجا هم قیاس کردنت زمان حرکتی ما از دو حرکت بزمان حرکت دیگر از ان دو حرکت یا زمان سکونی از دو سکون یا زمان سکون دیگر از ان و مراد از جید بودن آن نسب از منه حرکت و سکون بر مجری طبیعی حسب انسان و بلدان و فصول و غیر آن و اصناف غیر جیدالوزن سه‌اند اول مجاوزالوزن ای وزن نبض شخصی مشابه وزن نبض شخصی باشد که قریب اوست و رسن مثلاً صبی را نبض جوان بودن دوم مبائنالوزن ای وزن نبض کسی مشابه وزن نبض کسی باشد که دور است از دور سن مانند صبیان که باشد آنها را نبض شیوخ سوم خارجالوزن ای با وزن سنی مشابه نباشد و آن رویست و حاجت بسوی نبض برای ترویج حار غریزی است و دفع بخار و دخانی پس هرگاه حرارت زیاد باشد و عروق نرم و قوت؟؟؟ یوانی بدهد آن زمان نبض عظیم باشد و اگر حرارت زیاده‌تر ازین باشد نبض عظیم سریع باشد و اگر حرارت ازینهم زائد باشد نبض عظیم سریع متواتر سریع بود و اگر عروق سخت هستند سریع صغیر بود پس اگر حاجت زائدتر از ان باشد سریع متواتر بود و اگر قوت ضعیف باشد تواتر با صغر زیاده‌تر از صغر صلابت باشد و گاهی نبض صغیر بود بسبب؟؟؟ انضغاط قوه زیر ماده خلطیه یا غذائیه چنانچه در اولی نوب باشد ای نوبتهای غب خالصه دائره اگر به قوت حاصل خود قولیست و نرمی نبض بسبب رطوبت باشد و سختی بسبب ییوست و گاهی نبض در بحران بسبب تمدد عروق برای انه فارغ مواد؟؟؟ سختی پذیرد و اختلاف نبض بسبب گرانی ماده باشد یا بجهت شدت ضعف و افراط ضعف انتظام نبض سن

زن آن را باطل کند

### ف [چند انواع نبض دیگر]

بدانکه چند انواع نبض دیگراند که نامهای آنها؟؟؟ هستند یکی منشاری و آن نبضی است سریع متواتر صلب مختلف الاجزا در بلندی و پستی و تقدم و تاخر بهج الحذاقت، متن، ص: ۲۱

و صلابت و لیست دوم موجی که مشابه؟؟؟ منشاریست مگر اینکه موجی لین ست و آن صلب سوم دودی آن مشابه موجیست مگر دودی صغیر باشد و آن عظیم چهار نملی که مشابه دودیست الا نملی اصغرست و سخت متواتر و ضعیف پنجم ذنب القار و آن نبضی است که آغاز حرکت یا از مقدار اعظم کند بسوی مقدار اصغر یا بالعکس؟؟؟ رجوع کند بطرف مقدار اول و گاه باشد که بمقدار اول نرسد و در کم از آن منقطع شود و این رویست پنجم ذو الفترت و او چنانست که در حرکت او قبل از تمام شدن سکون واقع شود ششم واقع فی الوسط و او آنست که در سکون او حرکت واقع شود

### ف [نبض انواع انسانها]

باید دانست که نبض مردان اعظم و اقومی باشد و نبض صبیان العین و اضعف و سریع تر و متواتر باشد و نبض جوانان اعظم و اقوی و نبض کهول اصغر و قلیل سرعت و نبض شیوخ صغر و متفاوت و بطی و نبض حیالی ای زنان حامله عظیم سریع متواتر و هرچند که جنین بزرگ شود عظیم نبض قلیل شود و نبض در فصل ربیع ای در وسط آن معتدل در سرعت و تواتر و زائد در قوت باشد و در شتا اشد التفاوت و الطیور باشد خصوصا در وسط آن و در خریف نبض مختلف مائل بضعف بود و الله اعلم

### ف [بول]

بدانکه بول نیز از علامات است و آن را تفسره نیز گویند و آن فضله هضم ثانی و ثالث است که خارج می شود از احلیل و دلالت کند بر احوال معده و جگر و غیره و آن مرکب از دو جزو است آب؟؟؟ دور و یا فرو نشننده یا معلق در وسط یا طافی بر بالا و این دلالات ظاهر نشود مگر بعد مراعات شرایط چند اول اینکه بول اول صبح باشد دوم اینکه بزودی بشاشد سوم اینکه صاحب بول چیزهای صابغه نخورده باشد مانند زعفران و خیار سبز و غیره چهارم اینکه بول تمام گرفته شود در قاروره فراخ شبیه بمثانه؟؟؟ منفوغه و اصناف بول هفت اند یکی رنگ و اصول آن پنج هستند اصغر و احمر اسود و ایض و اخضر و اما رنگ الزق پس آن را از رنگهای اخضر شمار کرده اند و بول اگر احمر یا کدورت است دال بر غلبه خوفست چه سرخی دلیل حرارت و کدورت دلیل رطوبت است و مزاج خون همچنین و هرگاه بول اسود مائل بسرخی باشد پس صافی رقیق دال بر سودا است و همچنین؟؟؟ انبض با کدورت دال بر بلغم و اصفر رقیق صافی دال بر مره صفرا و شیخ رئیس شبیه داده است آن را بنشاسته معصفر و مره الصفرا را بزعفران و مره السودا را بکدام و بلغم را به آب صابون پس از؟؟؟

بهج الحذاقت، متن، ص: ۲۲

بدانکه رنگ اصفر چند گونه بود یکی؟؟؟ بینی ای مشابه برنگ آب که گاه خشک دران تر کرده باشند و آن از سردی باشد دوم اترجی ای مشابه بیوست اترج پخته و آن از اعتدال باشد نزدیک شیخ رئیس و اما نزدیک جالینوس رنگ بول اصحا در میان نارنجی و ناری باشد و اصوب اینکه رنگ بول اصحا بحسب مزاج باشد سوم اشقر و آن زرد مائل بسرخیست و درخشندگی و آن

دال بر حرارت قلیله بود چهارم ناری و آن زرد با شعاع بود همچو آتش پنجم احمر؟؟؟ اصح اگر سرخ خالص مشابه بزعفران و همه اینها دال بر حرارت بحسب مرتبه خوراند چنانچه احمر ناصح زائد از ناری و ناری زائد از اشقر است در بوال بودن بر حرارت و احمر را نیز چهار طبقه‌اند یکی اصهب و آن اول مراتب حمرة است اگر سپید که سرخی مائل باشد دوم دردی ای گلابی سوم احمر قانی ای بسیار سرخ چهارم احمر اقم و آن سرخ مایل بکدورت باشد و همه اینها از حرارت و غلبه خون باشد و گاه باشد که سرخی از برودت بود چنانچه در خارج بسبب عدم تمیز خون از آب و در قولنج بارد بسبب درد مقارن محلل صفرا و ناری دال بر حرارت زائد باشد از احمر چه صفرا شدید الحرارة است از خون و اخضر را نیز چهار طبقه‌اند یکی قسقی و دوم نیلچی و این هر دو از برد مجمد باشند و در صبیان منذر بفالج و تشنج‌اند سوم زنجاری و چهارم کژائی و این هر دو از افراط حرارت محترقه باشند لکن احتراق در زنگاری بیشتر از کژائی و اسود گاهی از فرط احتراق باشد اگر با صفره و بوی قوی باشد و گاهی از جمود اگر با کهودت ای برگشتگی رنگ و عدم الرائحه باشد و فرق در سیاهی احراقی و سیاهی جمودت همینست و گاهی بسبب حرکت ماده سودایه چنانچه در بحران و گاهی بخوردن اشیاء سیاه مانند شراب اسود چه بسا باشد که طبیعت در آن تصرف نکند و بجنسه بیرون آید و بول ایض اگر مانند رنگ شیر یا کاغذ است دلالت کند بر غلبه بلغم و برد و یا گداختن شحم یا اعضای اصلیه چنانچه در اخروق لیکن سپیدی بلغمی مخاطی باشد و سپیدی و دهان چرب و بول شفاف همچو آب یا دلالت کند بر عدم تصرف طبیعت در آب و آن روی است یا برسد باینکه منع نفوذ مایع نماید و دوم از اصناف سبعة بول قوام است پس رقیق القوام یا بسبب عدم نضج باشد خصوصا در صبیان و این بول در آنها رومی تر است چرا که بول طبیعی صبیان غلیظتر باشد؟؟؟

بهج الحذاقت، متن، ص: ۲۳

بند و در عروق یا بسبب کثرت شرب و آب و غلیظ القوام یا بسبب عدم نضج باشد بسبب نضج خلط در غایت غلظت چنانچه در بحران ادراری و معتدل القوام دال بر نضج است و سوم از اصناف سبعة صفا و کدورت است پس صافی آنست که بصر و ران سهولت نفوذ کند و کدور عکس آن و کدورت از اختلاط اجزای ارضی و مائی پیدا شود و صافی دال بر نضج باشد و سکون اختلاط و کدر بر عدم نضج چه بعد نضج قوام مستوی که دوده گاه کدورت بول بسبب سقوط قوت مدبره باشد و گاه بسبب ورم باطنی و کدر غبارانگیز تخویف بصداع کند دو فرق در غلیظ و کدور آنست که در غلیظ استوای قوام باشد و؟؟؟ در کدرنه و گاه باشد غلیظ صافی مانند سپیدی تخم مرغ چهارم از اصناف سبعة بوی بول است پس بدبوی بسیارست؟؟؟ افراط عفونت باشد یا قروح عقنه در مجاری بول اگر نضج باشد و نبودن بوی دال بر جمهور و خامی غذا بود و بسا نبودن بو دلالت بر سقوط قوت نماید و معتدل الرائحه بسبب باشد پنجم از اصناف سبعة زید است ای کف و حباب پس کثرت زید و بزرگی آن و دیر شکستن دال بر ماده غلیظ لزج باشد و چنین زید در امراض کلی ردیست و می ترساند بطول مرض ششم از اصناف سبعة رسوب است ای؟؟؟ درو مراد اطبا از رسوب جوهر غلیظتر آب متمیز از آب است خواه راسب باشد بحقیقت خواه معلق حد وسط قاروره طاقی بالای آن پس رسوب املس و سپید و مستوی الاجزا مجتمع دال بر نضج باشد و راسب از ثقلی محمود احمد است پس معلق در وسط پس غمام که بالای بول همچو ابر دیده شود از رسوب رویه یکی اشقرست آن دال بر حرارت باشد دوم اسود اگر مائل بزردیست بر حرارت دلالت کند و الا به برودت سوم برگشته رنگ که دال بر برودت باشد چهارم نخالی ای شبیه بسوس پنجم قشوری ای همچو پوست ششم خراطی اعنی مانند تراشه چوب از خراط هفتم صفائجی ای مانند پارهای پهن لکن روی تمازینها آنست که بزیر قاروره شنید پس معلق پس غمام مگر اینکه تعلیق بسبب هوا باشد پس در زبونی خود کم از راسب نخواهد بود و ایض از جمیع اقسام خراطی دال برین است که از مئانه باشد و احمر بر اینکه از کلیه باشد و متخلل است بر اینکه از کبد است و گاه بر احتراق دم دلالت کند و گاه بعضی از رسوب صفائجی برگشته رنگ مائل بسیاهی مشابه بفلوس ماهی باشد و آن روی بسیار است و دلالت بر خراشیدن اعضای اصلی کند و نخالی گاهی از خارش مئانه باشد اگر در بیخ قضیف خارش

بهج الحذاقت، متن، ص: ۲۴

محسوس گردد و گاهی از ذوبان اعضا باشد و رسوب همچو ریگ همیشه دال بر سنگریزه باشد و سرخ از آن از گرده باشد و سپید از شانه و عدم الرسوب یا از عدم نضج باشد یا از سده یا از قلت ماده و علاوه اینکه رسوب در ابوال اصحا و مهزولین خصوصا مرتاضان کم باشد و در مریضان و فربهان خصوصا غیر مرتاضان بسیار باشد و رسوب مدی همچو رطوبات خام است که در بول برآید مشابه مده مگر در مدی بدبو باشد و تقدم ورم در محذب کبد و در گرده و مثانه و سهولت در اجتماع و تفریق و در خام اینها نباشند هفتم از اصناف سبعة مقدار بول است پس کثرت آن یا از کثرت شرب آب تنها یا با شراب باشد یا از خوردن مدّرات یا از گداختن رطوبات بد نیست یا از استفراغ فضون ادرار؟؟؟

چنانچه در بحران اگر با قوت باشد و عقب آن مریض راحت یابد و کثرت بول روی بهتر است چه دلالت بر بحران جبد کند و قلت آن دال بر فرط تحلیل و فناء رطوبت یا سده یا اسهال باشد و قلت بول بافراط با قلت تحلیل؟؟؟ انداز باستسقا کند و الله اعلم بالصواب

## ف [براز]

چونکه براز نیز از علامات است پس باید دانست که براز دلالت بر احوال هضم کند برنگ و مقدار و هیئت و دقت و بو و عدد مرات خود چنانچه خفیف الناریه دلالت بر نضج معتدل کند و شدید الناریه بر غلبه مرار و حرارت و قلیل الناریه بر خامی غذا و برودت و سپیدی براز از غلبه بلغم باشد یا از سده در مجری مراره و درین خوف و لنج و یرقان است و براز همچو ریم دلالت بر شکستن دیبله باشد در قعر معده یا جگر یا روده و اگر بدبو باشد و الا اکثر غیر مرتاضان شبیه بریم می‌نشینند و منتفع شوند از ان بالا اله سستی که بسبب ترک ریاضت پیدا شده باشد و براز سیاه حکم بول سیاه دارد و براز سبز اگر از احتراق نباشد بر فرط جمودت دلالت کند و قلت مقدار براز بسبب قلت فضول اغذیه باشد یا از احتباس فضول ورین خوف قولنج است و گاه قلت براز از ضعف واقع باشد و کثرت آن از ضد آن و براز رقیق یا از ضعف هضم باشد یا از سده در ماساریقا که رگهای باریک اند از معده تا جگر رسته یا از ضعف جذب ماساریقا از نزله که از سر بسوی معده ریخته است یا از غذای فریق مانند اجاصب و براز سرخ یا از خوردن غذای سرخ باشد یا از بودن خلط سرخ یا از ذوبان بشرط بشرط بدبو؟؟؟ و براز زبدی یا از ریاع باشد یا غلیان موارد براز خشک یا از فرط تحلیل بسبب مشقت؟؟؟

بهج الحذاقت، متن، ص: ۲۵

باشد یا از کثرت حرارت خصوصا در گرده و جگر یا از کم خوردن آب یا از خوردن غذای یابس کثرت بول و افضل براز آنست که بسهولت برآید و متشابه الاجزاء باشد و خفیف الناریه معتدل القوام و معتدل الوقت و الرائحة و المقدار بود و بقابق و قراقر و زبد ندارد و بوی رنگ بد دلالت بر موت کند چنانچه در اخروق و ذوبان اعضا باشد

## باب دوم در کلیات طب عملی

### اشاره

و آن محتوی بر دو فصل

## [فصل] اول در شناختن قوانین حفظ صحت



## اشاره

بدانکه بر طیب القای جوانی و قوه لازم نیست و نه اینکه عمر را دراز گرداند و نه اینکه از موت مانع گردد مگر اینکه رساند هر شخص را تا اینکه مزاج اصلی آن مقتضی باشد به شرطی که؟؟ معتدی از خارج نباشد و نیز لازم است که حفظ صحت هر شخص نماید بحسب لیاقت آن از روی سن و سال و نیز واجب است دانستن اینکه حفظ صحت حاصل نشود مگر به کسی که اجتماع پنج خصلت درو باشد یکی آنکه عارف بقوانین طب باشد یا سامع و مطیع طیب بود دوم اینکه صاحب مقدر باشد سوم اینکه فارغ از تعلقات بود چهارم اینکه بخیل نباشد بر نفس خود پنجم حریص و بدپرهیز نباشد و هرگاه اصل در حفظ صحت نگاهداشتن رطوبت غریزه است از عفونت و حرارت آن از تحلیل زائد بر مجری طبیعی و تعدیل اسباب ضروریست همچو تدبیر ماکول و مشروب و حرکت و سکون بدنی و نوم لفظ و استفراغ و تدبیر فصول اربعه مذکوره پس گفته می‌شود که چون اراده بقای صحت حاصله کنند باید که غذا بیداری یا؟؟؟ در موافق مزاج بدهند و اگر اراده بازآوردن صحت زائله نمایند غذا و دوا مخالف مزاج فرمایند باید که اقتصار کنند بر نان گندم پاک از آمیزشهای اشیاء رویه مانند شلیم و غیره که اکثر در گندم می‌باشد و گوشت یکساله او میش و گاو و بز و گوشت دجاجه و کبک و تیهو و حلوای بادام از حلویات و انجیر و انگور خرما تر در شهرهای که در ان عادت باشد خوردن آن و بسوی اغذیه دوائیه التفات نسازند مانند سیر و خیار مثل آن برای اصلاح مزاج و طعام و نیز باید دانست که غذا بی‌اشتها نخورند و نه ضبط اشتهای غالب نمایند و در تابستان بارد بالفعل در زمستان حار بالفعل بخورند و ادخال طعام بر طعام غیر منضم روی است و اطالت زمان خوردن همچنین لکن رداءت این از ان کم است چه درین اختلاف هضم است و کثرت طعام جبران کننده طبیعتست و خوردن غذای لذیذ بهتر است اگر بکثرت نخورند و مداومت طعام بنجیزه اشتها را ساقط گرداند و کسل می‌آرد چرا که می‌چسبد بر؟؟؟ معده و آلوده کند آن را و طعام ترش زود پیری می‌آرد

بهج الحذاقت، متن، ص: ۲۶

و خشک می‌کند بدن را و ضرر می‌رساند اعصاب را و طعام شیرین سست می‌کند اشتها را و گرم می‌سازد بدن را و طعام نمکین مخفف بدنست و لاغر کننده آن پس مناسب است که اصلاح ضرت حامض به حلو و بالعکس نماید و مضرت بی‌مزه بنمک و؟؟؟ مرح دفع کند و بالعکس و هرگاه قدری اشتها باقیماند ترک طعام نماید و مداومت پرهیز فرموده و لاغر می‌سازد بدن را بلکه پرهیز در صحت همچو بدپرهیزست در مرض و مراعات عاده در مرءات؟؟؟ و غیره واجبست پس هرکه خوگیر یک روز بمرتب خوردن باشد و یک روز بدو مرتبه مراعات این عادت واجبست و اگر نعنا و اکل اغذیه رویه الکیموس و یا غذاهای بسیار باشد مراعات عادت لازم است لیکن اگر ترک کند آهسته آهسته مضایقه ندارد چرا که عادت طبیعت ثانیه است و ترک العاده عداوه آمده است و هرکه خوگیر خوردن اغذیه ردیه باشد بآن مغرور نشود و اغلب است که بعد ایام طویل تولید امراض کثیره نماید پس ترک آن بتدریج اولیست و صفراوی مزاج را غذا مبرد مرطب باید او دموی را مبرد مانع غلیان دم مناسب است و بلغمی را غذای مسخن ملطف سزاوار است و سوداوی را غذای مرطب و اهل تجربه از جمع نمودن در میان بعض اغذیه نهی فرموده‌اند لکن اثبات اکثر از ان از روی قیاس و سوار است چنانچه جمع در میان ماهی و شیر مولد امراض مزمنه باشد مانند جذام و فالج و مثل آن و همچنین خوردن شیر یا ترشی و سویق بر شیربرنج و انگور بر کله و انار بر؟؟؟

ممنوع است و نیز در آب چاه و نهر جمع نکند تا که یکی از ان منحدر نشود و افضل المیاه آب انهارست خصوصاً انهار جاریه بر خاک پاک مثل زمین سنگریزه چرا که این آب از کدورات خالص باشد و آب جاری بر سنگ نیز از قبول بدبو؟؟؟ درتر است خصوصاً جاری بسمت شمال یا مشرق و از بالا بزیر ریزنده و ابعده المنبع پس اگر باین اوصاف سبک باشد و خیال کند نوشنده که شیرین است افضل تر باشد خصوصاً بسیار آب و شدید الجریان و آب دریای نیل اکثر این اوصاف را جامع است و آب چشمه خالی از غلط نیست بسبب قلت حرکت و ردی تر از ان آب کاریزست بعد از ان آب چاه چرا که این آب بسبب احتقان انجره غلیظ خالی

از تعفن نباشد و آب زمین ابناک ردی تر است از آب چاه

### ف [خوردن آب]

باید که آب بعد شروع هضم بخورد و اما عقب خوردن خام دارد غذا را و در وسط

بهج الحذاقت، متن، ص: ۲۷

اکل روی تر است و برین هم مردم حار معده از خوردن آب در میان طعام منتفع شوند و بعضی ضعیف الاشتهام باشند هرگاه آب سرد خورند اشتها قوی گردد بسبب تعدیل حرارت معده و آب خوردن ناهار و بعد حرکت خصوصا جماع و بعد مسهل قوی و بعد حمام و بر فواکه خصوصا خربزه روی بسیارست درین صورتها اگر ضرورت افتد از کوزه تنگ دهن بمکیدن قدری آب بخورد و لب تشنگی از بلغم شور یا لزج باشد و هرگاه آب خورده شود تشنگی افزایش و اگر آب صبر نمایند تسکین یابند بسبب نضح ماده معطشه و گداختن آن لهذا اکثر باشیاء حاره مثل عسل این تشنگی دفع شود

### ف [غذا بتمامه جزو بدن نگردهد]

باید دانست که غذا بتمامه جزو بدن نگردهد بلکه وقت هضم چیزی از فضلات بماند پس چون مدتی گذشته شود و کثیر گردد البته مفرت بخشد خواه به کیفیت خود گرمی کند بذات خود بسبب عفونت و یا سردی نماید بذات خود یا بسبب فرونشستن حرارت غریزی و خواه بکمیت خود که بند کند مجاری را او گران نماید بدن را و موجب امراض احتباس گردد و اگر خارج کرده شود این فضله بدن بادویه متاذی گردد چه اکثر ادویه سمی باشد و نیز بسبب اینکه برآمدن صالح یا فاسد خالی نیست پس این فضله بهرگونه ضرر رسانند خواه گذاشته شوند خواه مستفرغ کردند پس بدانکه اگر ریاضت باعتدال مستعمل شود در وقت خود و دیگر تدبیرات هم نیک باشند هر آئینه از توتیر اسباب منع تولید این فضلات است زیرا که ریاضت گرم کند اعضا را و سائل زاید فضلات را پس جمع شدن ندهد و بدن را خفت و نشاط بخشد و قابل غذا کند و سخت گرداند مفاصل را و قوی سازد او تار و رباطات را و نگاهدارد از جمیع امراض مادیه و اکثر امراض سازجه و وقت ریاضت بعد فرود آمدن غذا از معده و کمال هضم آنست نه وقت پری معده و نه وقت خلو آن و ریاضت معتدله آنست که سرخ شود از ان بشره و بلند گردد و عرق ظاهر کند و اما؟؟؟ و زد شبکه در ان عرق بسیار آید معتدل نیست و هر عضوی که ریاضت داده شود قوی گردد خصوصا بر چیزی که بآن ریاضت کنند مثلا اگر دست را به برداشتن بار ریاضت دهند و همین کار قوی گردد بلکه هر قوت را همین حال است پس اگر کثرت حفظ کند حافظ قوی شود و علی هذا القیاس و برای هر عضو ریاضت مخصوصه باشد پس برای سینه قراءت؟؟؟ است و باید که آغاز؟؟؟ خفی کند و تا؟؟؟ رساند بتدریج و برای سمع شنیدن نعمتهای لذیذ و برای بصر خواندن خط

بهج الحذاقت، متن، ص: ۲۸

باریک گاه و دیدن اشیاء جمیله و سوای اسپ باعتدال ریاضت تمامی بدنست و تحلیل آن اکثر از تسخین کثیر است و نفع بخشد ناقهین را به تحلیل بقایای امراض آنها و اما دوانیدن اسپ موجب تحلیل تسخین کثیر است و بازی چوکان و باهم دوانیدن اسپ و دوانیدن اسپ ریاضت بدن نفس است چه درین لازم است فرح بر غلبه و غضب بر؟؟؟ القهار و سواری کشتی حرکت دهد پراکنده کند اخلاط را دبر کند امراض مزمنه را مثل جذام و استسقا بسبب اینکه متواتر آید بر نفس فرحت و خوف قوت دهد معده را بر هضم و هرگاه در ان غثیان و قی غالب شود نفع بسیار بخشد بسبب خارج شدن فضول پس حبس آن نکند

### ف [دلک]

بدانکه از جمله ریاضات بدن دلک است ای مالیدن و آن بدستهای و جامهای جشن رنگ را سرخ گرداند و فراخ حال کند بدن را تا وقتی که مفرط نباشد و مالیدن بکف یا پارچه نرم خونرا فراهم گذاشت و مالیدن بسختی و زور قوی کند اعضای ضعیفه را و مالیدن نرم است کند و مالیدن بکثرت لاغر کند و مالیدن معتدل فراخ حال نماید و باید که مالیدن بر ریاضت مقدم کند تا اعضا برای ریاضت مستعد شوند و بعد ریاضت هم بمالد تا قوت بازآید و تحلیل شود آنچه باقی گذاشته است ریاضت در عضلات و قریب پوست و باید که مالش بدستهای بسیار باشد تا مختلف شود جای وقوع آن بریدن و بجمیع اجزا برسد و الله اعلم

### ف [افضل النوم]

#### اشاره

بدانکه افضل النوم ای بهترین خفتن آنکه عرق متصل و معتدل المقدار و بعد هضم غذا و آغاز انحدران و سکون نفخ قراقر باشد و این خواب قوت می‌دهد و روح زیاده می‌کند و بدترین خواب آنکه بر گرسنگی باشد چه آن مسقط قوت و لاغرکننده بدن است و همچنین استلقا می‌کشد فضول را بسوی غیر مجاری آن و پیدا می‌کند امراض رویه مثل کابوس و سکتته و نیز خواب بر شکم که رو بسوی زمین باشد منذر امراض چشم است و اگر رو بجانب راست باشد معین بر هضم است و قیلوله سنون است و غیلوله بعین مهمله ای خواب بامداد و قیالوله بقا ای خواب چاشت و حیلوله بحای مهمله ای وقت ظهر و غیلوله بغین معجمه ای خواب آخر روز همه با رویست

### ف [خفتن برای اعانت بر هضم]

هرکه از خفتن اعانت بر هضم خواهد یابد بعد تناول اندکی بجانب راست بخوابد تا غذا از فم معده منحدر شود بقعر آن که جانب همین است و جگر باسانی جذب کند که آنجا هضم قوی است بعد از آن مدتی طویل بر چپ بخوابد تا جگر بر معده شامل شود و گرم کند آن را و هرگاه

بهج الحذاقت، متن، ص: ۲۹

هضم تمام گردد بطرف راست بگردد تا بر انحدران بسوی جگر معین شود و در خواب عرق بسیار آید از غلبه طبیعت بر ماده در بیداری کثرت عرق بر سیبل اماله باشد چه در آن حرارت متوجه خارج شود پس تاملی گردد مواد رقیق و مندفع شود از راه عرق و در خواب متوجه باطل شود و غالب تر گردد بر ماده و هرکه عرق بسیار آرد در خواب و سبب آن ظاهر نبود بدانند که بدن آن متلی است یا از غذا یا خلط و الله اعلم

### ف [حافظ صحت را واجب است که ملین طبیعت کند]

حافظ صحت را واجب است که ملین طبیعت کند وقت احتباس ملینات نه کوره در معالجات و؟؟؟ سهله و حقنهای لینه و حقنه کردن بروغن پیران را نافع باشد که ملین و مرطب امعا است و مسخن آن و نیز باید که احتباس طبیعت کند وقت زیادت تلین بجالسات مذکوره در معالجات

### ف [حمام]

بدانکه از جمله استفراغات معتاده جماع و حمام است پس بهتر این حمام آنکه قدیم و شیرین آب و وسیع معتدل الحرارة باشد و

خانه اول حمام می‌رود مرطب است و خانه دوم مسخن مرطب و خانه سوم خفیف مسخن زیرا که هوای گرم در اول کم است از ثانی و ثالث و در حمام گرم ندر آید؟؟؟ نگر بتدریج و برناید مگر همچنین و اطالت در حمام موجب غشی و خفقان و اضطراب است بسبب کثرت وصول ابخره بسوی قلب و دماغ و خشک مزاج استعمال آب زیاده از هوا نماید و گاه محتاج تر کردن حمام بود بریختن آب و حبس آن آب بر زمین حمام تا زیاده شود تبخیر آن که مرکب است چنانچه بلد قوتین کرده شود و مرطوب مزاج استعمال هو اکثر کند از آب و گاه محتاج شود بافراط عرق قبل استعمال آب چنانچه با صاحب استسقا معمول است و ما دام که جلد بلند باشد بداند که تحلل مفرط نشده و هرگاه که لاغری بدن پدید آید و اضطراب زیاده شود بداند که تحلل بسیار شده باید که بعد حمام و پوشش زیاده کنند خصوصا در زمستان و صاحب وام و تفرق اتصال داخل حمام نشود چه حمام مواد را پراکنده کند پس ریزد بسوی ورم و زخم و زیاده کند آن را و مراد اینجا ورم باطنی است و همچنین صاحب حمی اعفنه که هنوز ماده آن نضح نیافته از حمام ممنوع است و گاه استعمال حمام عقیب غذا فربهی می‌آرد لکن خوف سدد است پس تحرز از ان سدد مناسب است بسکنجین ساوه یا بزوری بحسب مزاج و گاه غذا خورده شود بعد حمام پس فربه می‌کند باعتدال بی خوف سدد و همچنین استعمال حمام بعد هضم و گاه حمام در خلو معده نمایند و آن لاغری می‌آرد و بدن را خشک کند و کسی که قلیل الریاضت باشد استعمال حمام معرق بسیار کند

### ف [غسل کردن]

غسل کردن بآنمرد مقوی

بهبه الحذاقت، متن، ص: ۳۰

بدنست و نشاط آرد و استعمال نکرده شود مگر بعد دو پهر در مو گرما برای آنکه حار مزاج و معتدل اللحم و جوان باشد و صبیان مشائخ و صاحب اسهال و تخمه و نزله از ان منع کرده شوند و اغتسال باب گرم کبرنیه؟؟؟ تحلیل فصول نماید و فالج و تشنج رطب و رعشه را نفع دهد حکه و جرب را زائل کند خصوصا رطب را و تیز عرق النسا وجع المفاصل و وجع الورك را نافع باشد

### ف [جماع]

بدانکه جماع حرکت بدنیه است که لازم شود آن را حرکت نفسه؟؟؟ تبلدد و استفراغ رطوبات بخروج منی و تحلیل آن و استفراغ روح ریخ پس جماع معتدل آنکه باشد بعد هضم و وقت اعتدال بدن در کیفیات اربع و خلا و ملا و این جماع بهتر است و برانگیزد حرارت غوری را مستعد می‌سازد و بدن را برای اعتدا و تفریح می‌بخشد و عصب می‌شکند و زائل می‌کند فکر بد و وسواس سوداوی را و نافع باشد امراض سوداوی و بلغمی را و بسا تارک جماع گرفتار امراض شود مثل دواء و تاریکی بصر بسبب فساد جنی و ارتفاع ابخره بسوی دماغ و ثقل بدن در ورم خصیه یا کشن ران و هرگاه جماع کند شفا یابد و باید که جماع وقت قوت شهوت و آرزوی شدید و نعوذ کامل بلا تصنع و تکلف نمایند و از کثرت هم پرهیز کنند که مسقط قوت است و عصب را مضر لهذا موجب رعشه و فالج و تشنج باشد و بصر را ضعیف گرداند و نیز باید که از جماع عجوز و صغیره و حائض و زنی که از مدت دراز متروکه الجماع باشد و مریضه و بدصورت و بکر پرهیزند همه اینها مضعف شهوت‌اند بسبب عدم لذت در جماع این زنان و جماع زن و محبوبه باعث سرور و قلت ضعف است بسبب لذت با وصف کثرت انزال منی و بدترین اشکال جماع آنست که مرد بغلطد و زن بالا بزیاد بسبب دشوار بودن خروج منی و بسا باشد که در ذکر بقیه منی بماند و متعفن شود و موجب قرحه گردد بلکه بسا رطوبات فرج بسوی ذکر سائل شود و این هم مضر است و بهترین صورتهای جماع آنست که مرد بالا برآید و زن بغلطد و رانهای زن بردارد بعد ملاعبت تمام و مالیدن پستان و کش ران و خاریدن فرج به بیخ ذکر پس هرگاه که هیئت چشم زن دگرگون شود و نفس آن

برخیزد و طالب شود آن زمان دخول نماید ریزد منی را تا هر دو معنی بیامیزند و از معاونات جماع دیدن مجامعت انسان و تساقد حیوانات و مطالعه کتب باهیه و حکایات اقویا از مجامعین و استماع اوازهای با زنان و حلق موی زهار است و ترک جماع مدّت طویل فراموش کننده نفس است جماع را و استمنا بد است موجب غم است و قوت

بهبج الحذاقت، متن، ص: ۳۱

شهوة و نغوظ ضعیف گرداند و الله اعلم

### ف [فصل ربیع]

بدانکه در فصل ربیع که مدت ماندن آفتاب است در برج حمل و ثور و جوزا اولاً- مبادرت بفصد و قی نماید و استعمال ادویه مصفیات و مسکنات مواد مناسب است و اجتناب از مسخّنات لازم مانند حرکت بسیار و حمام و شراب و تقلیل غذا باید ساخت و بپوشد در اوائل آن سحاب و جامهای بینی و در صیف که مدّت ماندن نیز اعظم است در سرطان و اسد و سنبله لازم است آسائش و آرام تا سخوف و تحلیل زیاده نشود و بسایه نشستن و رفتن و غذای بارده قامعه صفرا خوردن و قی کردن تا جوش اخلاط فرونشاند و ترک مسخّنات و مخففات و تقیل غذا بسبب ضعف هضم و کثرت فواکه رطبه مانند آلوبخارا و خرپزه و خیار برای تسکین حرارت و بپوشد درین فصل کتان کهنه و در فصل خریف که مدت تحویل شمس است در میزان و عقرب و قوس از جمیع مخففات و کثرت جماع و غسل به آب سرد و نوشیدن آن و کشف سر در شب و در بامداد و کثرت فواکه تر احتراز کند و قی در خریف موجب تب است و اجتناب سازد از سردی صبح و گرمی نصف النهار و در فصل زمستان که عبارت از ماندن خورشید است در جدی و دلو و حوت استقبال بجامهای پنبی و حباب و پوستین ثعلب و حواصل و دلق کثیرالحرارت اند متحمل نشوند آن را گر مبرورین؟؟؟

و مرطوبین و غذای غلیظ مانند هریسه نخورد و کثرت گوشت و ملطفات مانند ابازیر حاره نماید و قی درین فصل مضعف است و حرکات قویه سخت نافع باشد و الله اعلم

### فصل دوم در کلیات علاج

#### اشاره

بدانکه علاج تمام نشود مگر بسته جزو یکی تدبیر دوم ادویه سوم اعمال دست مثل استخوان شکسته و بجای خود آوردن عضو از جا رفته را و انفجار زخم و بریدن و داغ دادن و دوختن زخم که تدبیر هریک ازینها در مطولات همچو مفرح القلوب و غیر؟؟؟ قوم است و معنی تدبیر این است که در اسباب سته ضروریه تصرف نماید و حکم تدبیر از جهت کیفیت حکم دواست لکن از آن جمله برای غذا چند احکام مخصوص اند مثل منع غذا در بحران در وسع انتهای مرض تا طبیعت مشغول نشود بهضم غذا و از دفع مرض بازماند و همچنین در نوبت تب نیز غذا ممنوع است و گاهی غذا کم کرده شود یا در کیفیت غذائیت اگرچه بمقدار زائد باشد چنانچه برای کسی که اشتها و هضم او قولیست و در بدن اخلاط کثیره دارد یا ردیه قلیله پس غذا مانند بقول و فواکه بدهند و گاهی در کمیت ای مقدار کم کرده شود برای کسی که اشتها و هضم او ضعیف باشد و بدن محتاج غذا تا او را گوارا و هضم

بهبج الحذاقت، متن، ص: ۳۲

گردد و بکثرت تغذیه قوی گردد و گاهی در هر دو کم کنند چنانچه وقت اجتماع امتلای بدنی یا ضعف هضم و اشتها و گاهی در هر دو زیاده نمایند برای کسی که اراده ریاضت قویه دارد و گاهی اختیار کرده شود غذای لطیف سریع الهضم چون قوت مدّت وفا

نکند بهضم بطی التحلیل و پرهیز کند از غذای لطیف بعد غذای غلیظ چه لطیف بزودی هضم شود و غلیظ باقی ماند پس خود فاسد شود و دیگر را فاسد گرداند و گاهی اختیار کنند غذای غلیظ را جهت آن کس که قصد کند شدن حس عضوی از نمایند مثلا سرکه بدرد آرد او را اندک سبب و پرهیز فرمایند از آن وقت خوف شده و غذا اگرچه دوست قوت باشد مگر عدو قوت گردد وقتی که دوست مرضی گردد که عدو قوت است چه صدیق العدو؟؟؟ عدو آمده است پس استعمال نمایند آن را در؟؟؟ اغرض لکن برای ضرورت تقویت مضائقه ندارد و هر جا که منتهای مرض طویل باشد بقوتی حاجت افتد که برداشت مصارعت کثیره نماید لهذا حاجت بقوت در امراض مزمنه اکثر باشد و هر گاه که منتهای مرض قریب رسد کم کنند غذا را باعتماد قوت غذای گذشته و بنا بر تخفیف بر قوت وقت جهاد با مرض و مرضی که منتهای آن در روز چهارم یا کم از آن باشد و بقای قوت درین مدت ظاهر است پس حاجت تغذیه نباشد اگر قوت متحمل بود و الا غذا واجب است اگرچه در بحران باشد و الله اعلم

### ف [برای علاج بدوا نیز سه قانون است]

بدانکه برای علاج بدوا نیز سه قانون اند یکی اختیار کیفیت و خاصیت دوا مثل حرارت و برودت و رطوبت و بیوست و نضج و تقطیع و تلطیف و امثال آن بعد شناختن نوع مرض و کیفیت آن تا اختیار کنند دوائی را که ضد آنست به علاج نمی شود مگر به ضد دوم اختیار وزن دوا و اختیار کیفیت حاصل نشود مگر بدانانی از طبیعت عضو مریض مقدار مرض و از جنس مریض ای ذکوره و انوثت و از سن و عادت و فصل و صنعت و شهر و رنگ بدن و فربهی و لاغری آن و قوت و مریض اما برای طبیعت عضو چهار چیز است مزاج عضو و خلقت آن و وضع و قوت آن پس هر گاه که تحقیق شود مزاج عضو صحیح و مریض شناخته شود مقدار خروج مزاج عضو از مزاج صحیح و اختیار نموده شود دوائی که ضد آن باشد و اما خلقت آن پس بعضی اعضا هستند که قانع بدوای لطیف شوند یا بسبب وسعت سام خود مانند شش یا بسبب تهی بودن از هر دو جانب با یک جانب و این تجویف یا از داخل باشد مانند آورده و شراین دست و پا و یا از خارج مثل اعصاب

بهج الحذاقت، متن، ص: ۳۳

سینه و بطن و بعضی اعضاء مانع نباشد لهذا محتاج دوائی قوی باشند و اما وضع عضو پس آنکه قریب است از معده کافی بود آن را دوائی که قوت او آن قدر باشد که مقابله مرض نماید و آنکه بعید است محتاج بدوای قوی از مرض است و اما قوت عضو پس ذکی الحس مانند چشم و شریف و رئیس مانند دل جرأت نکرده شود بران بدوای قوی و تبرید زائد و تحلیل نکند مواد آن بی قابض تا نگهدار و قوت آن را از تحلیل دوارد نسازند بر اعضا مذکوره دوائی را که کیفیت آن مخالف طبیعت انسانی باشد مانند زنگار و غیره و برآورده نشود مواد آن یکبارگی و اما مقدار مرض پس مرض ضعیف را دوائی ضعیف کافی باشد و مرض قوی را قوی تر باید سوم از آن سه قانون وقت دواست و آن شناختن این معنی است که مرض در کدام وقت از اوقات چهارگانه واقع است اگر در ابتدا باشد روادعات فقط استعمال نمایند و اگر در انتها باشد محلات فقط در میان این هر دو که وقت تزید است زوابع محلات را مزوج سازند و در الخطاط بر محلات صرف اقتصار کنند و از معالجات جئیده مشترکه برای اکثر امراض قرحت است دویدن کسی که مسرور سازد او را یا مریض باو نسبت دارد یا حیا و بسا شفا یافت عاشق قریب بمرگ از دیدن معشوق خود و همچنین بوهای خوش و نعمتهای لذیذ و انتقال از مکانی بمکانی و از فصلی بفصلی نفع بخشد و گاه نفع دهد تغیر صورت چنانچه برای وجع پشت استادان و همچنین نظر تیز بسوی چیز درخشنده برای احوال

### ف [سوء مزاج]

بدانکه سوء مزاج یا کامل الحصول است پس تدبیرش معالجه بصد است اگر بارد باشد سهل؟؟؟ الزول است در ابتداء دشوار است

زوال آن در انتها و حار بالعکس و تخفیف اسهل است از ترطيب و یا سوء مزاج در وسط حصول است پس تدبیر آن تقدم بحفظ بازاله سبب آن و یا در اول حصول است پس تدبیر آن بهرود باشد و سوء مزاج اگر سازج است تبدیل آن کافی است و اگر مادی است خارج کرده شود ماده آن پس اگر بعد تنقیه حرارت سازج باقیماند به تبدیل آن کوشند

### ف [علاج سوء مزاج مادی باستفراغ]

بدانکه چونکه علاج سوء مزاج مادی باستفراغ است لهذا شرائط استفراغ مذکور می گردد و شرائط آن ده اند یکی امتلائی بدن از ماده چه خلا مانع استفراغ است و امتلا از سه حال بیرون نیست یا افزونی جمیع اخلاط بود یا بعضی آن یا ازدیاد کیفیت باشد یا هر دو باشند دوم قوت پس ضعف مانع بود مگر جایی که؟؟؟

بهج الحذاقت، متن، ص: ۳۴

مزاج صالح استفراغ پس حار یا بس بافراط یا بارد بافراط و قلیل الدم ممنوع باشد و چهارم هیئات بدن پس لاغری و تخلخل و افراط سمین مانع بود پنجم اعراض لازمه پس استعداد ذرب ای فساد معده و قروح امعا مانع باشد ششم سن مریض پیری و طفلی مانع بود هفتم وقت پس گرمی سخت و سردی شدید مانع گردد هشتم شهر پس حار و بارد مفرط مانع باشد نهم پیشه پس پیشه شدید التحلیل مانع باشد مثل و غیره دهم عادات پس هر که؟؟؟ خوکر استفراغ نیست هجوم نکرده شود بر استفراغ بدواء قوی

### ف [در هر استفراغ قصد برای پنج چیز نمودن]

سزاوار است در هر استفراغ قصد برای پنج چیز نمودن اول اخراج ماده موزیه بدن بکیفیت خود یا بکمیت ثانی اخراج ماده بقدر تحمل مریض باشد و از کثرت خروج آن برسند چه امتلا- گاهی بسیار باشد و تنقیه نشود مگر بکثرت اخراج مواد و هرگاه که خوراندند مسهل صفرا و منتهی شود اسهال بسوی بلغم پس بداند که تنقیه بلیغ گردیده و همچنین اگر منتهی بسودا شود ابلغ از ان بود و اگر منتهی بدم گردد و جای اندیشه باشد چه بقای بدن و روح و قوت و حیات بخون است و تشنگی و غنودگی عقب مسهل باقی دلیل تنقیه بلیغ باشد ثالث آنکه استفراغ بسوی میل ماده کنند پس اگر غثیان عارض باشد تنقیه بقی نمایند و اگر مغص در شکم باشد باسهال و قس علی هذا رابع آنکه استفراغ از مجاری طبیعی باشد و عضو منقول الیه ماده احس باشد چنانچه مائل کرده شود ماده نزله بسوی بینی و نیز عضو مذکور مشارک عضو ماؤف باشد چنانچه باسلیق ایمن برای بیماری جگر و نیز اینکه عضو مذکور متحمل باشد چیزی را که بسوی او نقل کرده شود خامس اینکه انضاج ماده قبل این استفراغ در امراض مزمنه واجب است و در امراض حاده مستحب که ضرر بتاخیر نباشد که آن زمان که ماده در هیجان باشد و ضرر ترک آن بسیار باشد از ضرر استفراغ بغیر نضج مضائقه ندارد و گاهی کشیده شود ماده از عضو شریف بسوی خسیس از ان مخالف در جهت اگرچه خارج نکرده شود چنانچه در محاجم بی نشتر و جذب ماده گاهی بسوی خلاف قریب بود و گاهی بسوی خلاف بعید و شرط است که در میان مجذوب الیه و مجذوب عنه و دوری دو قطر نباشد بلکه در قطر اطول از ان هر دو جذب نمایند پس هرگاه متورم شود دست راست جذب ماده بطرف پای چپ نمایند بلکه یا بطرف پای راست نمایند که افضل است و یا طرف دست چپ و باید که جذب نکرده شود ماده مع امتلاء کثیر بل کم کرده شود اندک بعد از ان جذب نموده شود و نه با توجه ماده بسوی عضو تا دفع نشود بسوی عضو مجذوب الیه آنچه دشوار شود دفع

بهج الحذاقت، متن، ص: ۳۵

آن بسوی مجذوب عنه و ساکن کنند اول وجع را چه درد جاذب است تا دو جذب باهم متعارض نشود

**ف [فصد و اسهال و اخلاط]**

هرگاه که فصد و اسهال هر دو واجب شوند و اخلاط در مقدار بر نسبت طبیعی خود باشند و نسبت طبیعی آنست که خون اکثر باشد از همه بعد از آن بلغم بعد از آن صفرا پس از همه سودا درین وقت آغاز بفسد نمایند و اگر بعد فصد خلطی غالب شود دفع آن باستفراغ نمایند و اگر بر نسبت طبیعی نباشند اول خلط غالب را بر آرند بس رنگ زند لکن در میان هر دو مهلت قلیل باشد و بسا از نوشیدن دوائی که موجب فصد باشد در حمی و اضطراب افتد و؟؟؟ امر کرده شود باستفراغ بسبب رداءت کیفیت و زیادتى مواد در کمیت و گاهی برای آنکه بدن مستعد مرض و امتلاء باشد؟؟؟ برای آنکه در بدن ماده موجود باشد که از شان آن انصباب بسوی عضو باشد و گاهی بسبب کراهیت استفراغ بدل آن؟؟؟ بروزه و خواب امر نمایند و گاه استفراغ بمخففات نمایند از خارج مانند خفتن در یک برای صاحب استسقاء و گاهی حاجت افتد در استفراغ بسوی ادویه مناسب خلط مستفرغ در کیفیت مانند سقمونیا نسبت به صفرا پس اصلاح کیفیت آن دوا بدائی کنند که موافق آن در اسهال و مخالف در کیفیت باشد مانند طیله زرد که بارد است و مسهل صفرا برای اصلاح سقمونیا که حار است در وقت اخراج صفرا و گاهی دواء مسهل متقی شود یا بسبب ضعف معده یا بودن ماده مستفرغ ذا تخم یا بسبب یبوست ثقل یا بسبب کراهت از دوا و گاهی دواء مسهل مقی مسهل گردد و یا بسبب شدت جوع یا از بودن متقی فاسد المعده یا غیر عادی برای قی باشد و جوان سزاوارتر است بقی بسبب صفراویت بخلاف سوداویت چه میل آن بسوی اسفل باشد و اما بلغم پس در میان این هر دو است و دوا اسهال می‌آرد بقوت جاذبه که مختص است برای آن نه برای اینکه جذب می‌کند رقیق‌تر را اولاً بسبب اینکه همشکل است و الا جذب کند و سبب قلیل را ذهب؟؟؟

کثیر و این مذهب جالینوس است

**ف [حمام قبل دوائی مسهل معین بر آن و بعد یک روز از مسهل محلل مواد باقی است]**

بدانکه حمام قبل دوائی مسهل معین بر آن و بعد یک روز از مسهل محلل مواد باقی است و همراه مسهل قاطع فعل سهل است و خوردن طعام بر دوا قطع می‌کند عمل اکثر ادویه را بسبب مشغول شدن طبیعت بهضم غذا از دفع و نمودن مواد و آمیختن دوا بغذا و هرکه متحمل استفراغ نیست بر آن از خورده شود قبل نوشیدن دوا چیزی قلیل مانند آش جو و آب انار تا تحلیل و ضعف بدن زیاده نشود و اگر خورده شود بعد استعمال دوا آب انار معین آن شود بعصر خود و خفتن بر دوائی ضعیف مضعف دواست و بر دوائی قوی فعل دوا؟؟؟

بهج الحذاقت، متن، ص: ۳۶

پس باید که بخاید طرخون را و برگ عناب در تخدیر قوت ذائقه کمالی دارد و گاهی تحذیر ذوق به برف نمایند که مغلظ روح است و هرکه از بوی دوا نفرت کند سوراخ بینی آن به بندند و هرکه بترسد از قی دست و پای او بندند و بعد خوردن مسهل قابضات تناول نمایند مثل انار و ریواس سیب و پودینه بالای مسهل رقیق همچو مطبوخ و منقوح شرب آب گرم روا نبود و غیر آن مانند حبوب و سفوف و غیره آب گرم لازم است مگر آنقدر نوشیده شود که بگذار و حبوب و لعوقات را و اما وقت قطع عمل دوا آنقدر بنوشد که خارج کند از معده آن را؟؟؟ از کلیه و هرکه بعد دوا در روده بیخ یابد پس جرعه جرعه بنوشد آب گرم را و تمشی نماید

**ف [نوعی مسهل]**

اما وقت اتمام عمل مسهل بنوشد و محرور مزاج اسپغول با شربت سیب یا شربت شکر و معتدل مزاج نیز ادویه مذکوره با تخم ریحان



بخورد و می‌رود فقط تخم ریحان بخورد و باید که چیزی لذیذ جید الکیموس بعد اسهال و قی بخورد مانند چوزه مرغ و کم کند غذا را از معتاد چرا که ایضا بسبب خلوت جذب کند غذا را بقوت پس اگر معده که ثقیل از غذا است برای دفع اعانت قوت نماید سده بهم رسد و کار دشوار شود

### ف [اگر نوشد دوا را و اسهال نیارد]

هر که نوشد دوا را و اسهال نیارد یا بسبب ضیق مجاری در خلقت یا بجهت حرارت هوا بافراط یا بنا بر سردی مفرط و تسکین آن ممکن باشد بنماید و الا ماده را حرکت دهند یا بخوراندن قوابض مانند سفرجل و سیب و امثال آنچه؟؟؟ اینهان بنا بر قبض فم معده و ما تحت مزیت آن بفشارد دفع غثیان نماید و خلط را از فوق باسفل می‌آرد و بسبب خوشبوی خود طبیعت را قوت می‌دهد با تحریک مواد بحقنه لینه یا فتیله مسهله سازند و اما جمع ورود مسهل بیک روز محل اندیشه باشد و بسا بود که وقت عدم اسهال بدوا احتیاج فصد بود اگر حاصل شود و امراض منکره و مواد مائل بطرف عضو رئیس باشد

### ف [هر کرا اسهال بسیار شود]

هر کرا اسهال بسیار شود پس باید که دست و پای او به بندند تا مواد از معده بسوی اطراف متوجه گردد و بنوشانند ادویه حابسه تا دهن عروق را تنگ سازد و ضماد کرده شود بطن او بقوابض تا جمع کند امعا را و قوت دهد آن را و تعریق نموده شود صاحب اسهال و خوش بو کرده شود مسکن آن بطیب سرد با معتدل تا روح قوی گردد و مزاج معتدل شود و بسبب کثرت آن یا ضعف عروق است یا اتساع افواه آن یا مسهل لاذع باشد یا در بدن سوء مزاج حارء مسهل حاصل شده باشد

### ف [فرق در ملین و مسهل]

باید دانست که فرق در ملین و مسهل آنست که ملین آن را گویند

بهج الحذاقت، متن، ص: ۳۷

که مواد از معده و جوانی آن و از امعا برآرد و مسهل از عروق و اعضای بعیده نیز مستخرج سازد چون شحم حنظل و سقمونیا و کرب و بعد مسهل بر دو گونه بود یکی آنکه دوا مکرب بود چون بسفائج و بنفشه و سنا و افیمون و مانند آن دوم آنکه رطوبات غلیظه در شکم چسپیده باشند و بدوا متحرک شوند و زود بر نیایند و فائده تقدم قی مخصوص بهمین قسم است

### ف [وقت مختار برای مسهل]

وقت مختار برای مسهل باعتبار فصول ربیع و خریف است چرا که اینها در میان صیف و شتا هستند و اعتدال قوام اخلاط درینها می‌باشد لکن هر جا که بمقصود از اسهال ازاله امتلا بحسب ادعیه بود ربیع اولی تر است و بهترین هوای روز مسهل آنست که مائل بحرارت قلیل بود آن چنان که هیچ عرق و کرب نیارد

### ف [ادویه مسهل کلهم مضر فم معده‌اند]

بدانکه ادویه مسهل کلهم مضر فم معده‌اند پس لازم که ادویه خوش بو مقوی قلب باو آمیزند و دواء سریع العمل را با بطی العمل مرکب نساژند و چیزهای مدر بسیار و شیرین بسیار نیامیزند چه ادرار نقصان اسهال کند و طبیعت بسبب شیرینی دوا را غذا کند و با چیزهای بطی العمل چیزی تیز نیامیزند همچو زنجبیل یا تربد و قابضاتی که اسهال بعصر می‌نمایند همچو ملیله با مزلاقات مانند

اسپغول مرکب نسازند و مصلح آن قدر نیامیزند که نقصان عمل کند و اگر اجزای مختلفه را مطبوخ یا منقوع سازند پس چیزی که قابل گداختن است همچو نمک و صمغ آن را بقدر شربتی بگیرند و چیزی که ثقل می‌دارد آن را در چند شربتی بگیرند و چون ادویه متعدده را مرکب سازند وزن هریک را ازون؟؟؟ خاصه او که تنها می‌گرفتند کم بگیرند تا از مجموع شربتی معتدل حاصل آید

### ف [تأثیر انواع دواهای مسهله]

باید دانست که از دواهای مسهله بعض اسهال بتحلیل مع خاصیت کنند مثل تربد و بعضی بعصر ای فشردن عضو مانند هلیله و بعضی تبلین مانند شیرخشت و بعضی با زلاق مانند احارص و برز قطونا و امثال اینها و بعضی ادویه سمیه بر سیل مختصر طبیعت اسهال می‌آرند پس اصلاح آن به چیزهایی که در ان قاذ زهریت باشد بکنند و مقرر شده که سقمونیا مسهل صفر است و تربد مسهل بلغم و بر؟؟؟ حرار منی مخرج سواد و صبر مسهل صفر است و بلغم هر دو غاریقون مسهل هر سه خلط لکن بلغم را زیاده از سودا و سواد را بیشتر از صفر برمی‌آرد و ماذریون مخرج مائیت است و مراد ازین تخصیص آنست که بعض اشیا بعض اخلاط را نخست جذب می‌کنند نه اینکه غیر اخلاط مخصوصه را هرگز جذب نمی‌سازند

### ف [دوای مسهل و مقیی بجگر نمی‌رود]

بدانکه دواي

بهبج الحذاقت، متن، ص: ۳۸

مسهل و مقیی بجگر نمی‌رود و بلکه در معده می‌ایستد و قوت او بجمیع اعضا می‌رسد از راه عروق

### ف [حقنه]

باید دانست که عمل حقنه بهترین معالجات است در نقص فضول امعا و جذب آن از اعلی باسفل و وقت آن اول روز یا آخر آنست و جهت تسکین درد کلیه و مثانه و اورام آنها و قولنج و جذب و فضول از اعضای رئیسه عالیه نیز بهتر است مگر حقنه حاره مضعف جگر است و مورث حمی تا ممکن باشد بآن مبادرت نکنند

### ف [قی]

در قی بدانکه قی تنقیه معده کند و تیز نماید بصر را و سبک کند اعضای قریب معده را و زائل گرداند گرانی سر و نفع دهد قروح مثانه و گرده و امراض مزمنه را مثل جذام و استسقا و فالج و رعشه و یرقان و تخمه و باید که صحیح استعمال قی در هر ماه دو بار کند و نیز قی کردن اشتها پدید آرد و بدن را محکم گرداند و گاهی؟؟؟ بیقی را تمدد سراسیف و فواق و کزاز عارض گردد و؟؟؟ کتارقی مضعف معده است و سینه و دندان و بصر را مضرت دارو دارد و بسا باشد که رگ شگافته شود و باید که صاحب ورم حلق و باریک گردن و تنگ سینه و عسیر الاجابت و مستعد بنفث الدم و حدوث و ورم حلق و ضعیف معده از قی پرهیزند و بعضی مردم حریص در روزی چند بار بخواند و هر بار قی کنند و این حرکت زود پیر می‌سازد و در امراض ردیه مثل ضعف معده و لاغری و سقوط قوت و غیره می‌اندازد و نیز قی عادت او شود هرچه بخورد؟؟؟ بنفتد و اسهال و قی در وقت صفائی معده از فضول و یبوست ثقل و ضعف احشا و هزال مراق جای خطر است و وقت قی صیف و ربیع و دو پهرست نه خریف و شتا و قی برناها خوب نیست و در وقت قی کردن بر چشمها عصابه بندند و شکم را تقمیط نمایند و هرگاه فارغ شوند دهن و روی به آب سرد سرکه آمیخته

بشویند تا گرانی سر را منع کند و بنوشند شربت سیب با مصطکی قلیل و گلاب و قی جذب ماده از تحت و اسهال از فوق نمایند و  
اللّٰه اعلم

### ف [فصد]

در فصد بدانکه فصد استفراغ کلی است و تنقیه تمام اخلاط کند اگرچه از بعضی اعضا باشد و سزاوار فصد سه‌اند یکی آن کس که مهیّا باشد حدوث امراض را وقت کثرت خون یا فساد آن دوم شخصی که از خوف مرضی و آفتی حکم بفصد او می‌کنند بی‌آنکه کثرت یا تغیر خون باشد سوم آنکه گرفتار امراض دموی باشد و غیر این کسان سزاوار فصد نیست پس اگر نقصان ماده مقصود باشد انتظار نضح نباید ساخت و اگر استیصال ماده مطلوب است و خون غلیظ باشد رقیق انتظار نضح ضرور است و جواز فصد قبل از نضح مر کسی راست

بهج الحذاقت، متن، ص: ۳۹

که مستعد حدوث نقرس و عرق النسا و وجع مفاصل و مانند آن از امراض دمویه باشد حال وخامت را تا مقدور فصد نفرمایند و در حمیات شدید و در حمیات غیر حاده و در ایام و در تب نیز از فصد اجتناب نمایند و همچنین در مزاج شدید البرد و شهر شدید البرد و وجع شدید و بعد حمام محلل و در سن کمتر از چهارده سال و در سن شیخوخت و در لاغری سخت و فربهی بسیار از فصد احتراز مناسب است

### ف [در میان دو فصل معتدل یک روز است]

در میان دو فصل معتدل یک روز است و بعد فصد خواب نکنند و قبل از فصد حمام نساژند و ریاضت نیز بعد از فصد ممنوع است مگر بر پشت خفتن مستحسن باشد و همچنین بعد فصد از حمام محلل و یکثر غذا احتراز نمایند و رگهای مروجه فصد آورده‌اند نه شرائین چه ورینها خون کمتر باشد و رگهای فصد دست شش و ریداند یکی قیفال که در لغت یونانی بمعنی کناره هرسی است و به فارسی آن را سرارو گویند و این رگ کناره ذراع است برابر ابهام دوم اکحل که لفظ یونانی است بمعنی مرکب چه این رگ برابر سبابه است و مرکب از قیفال و باسلیق است و این را نهر الیدن و هفت اندام نیز گویند سوم باسلیق که در یونانی بادشاه عظیم را گویند و این بزرگ است و برابر وسطی واقع شده چهارم جبل الذراع و آن باتفاق از انسی ساعد باعلای او رفته پس بجانب وحشی ساعد میل نموده بخورده دست قریب گشته است پس رگی که سوی اکحل و باسلیق باین صفت یافته شود بدانند که جبل الذراع است و نزد صاحب ذخیره و بعض متاخرین در حکم باسلیق است و اللّٰه اعلم پنجم ابطی و آن برابر حنصر است و شبه باسلیق است لهذا آن را باسلیق ابطی گویند و محاذی بغل واقع شده و این را اسیلیم نیز گویند ششم اسیلیم موضع فصد آن باین خنصر و بنصر است

### ف [فیضال و جبل الذراع]

بدانکه فیضال و جبل الذراع برای گردن و ما فوق آنست و باسلیق تنقیه تمام بدن نماید سوی سر و گردن و اکحل مشترک است در میان همه اندام و اسیلیم دست راست برای درد جگر است و اسیلیم دست چپ برای درد طحال و دل و ابطی برای حشاء و اعضای زیرین است

### ف [رگهای مقصوره پا]

بدانکه رگهای مقصوره پای چهاراند یکی صافن که بر انسی شتالنگ واقع است برابر انگشت برای ادرار حیض و جراحت و خارش ران و خصیه و قضیب نافع بود و ماده از نو اعضای عالیه فرود آرد دوم عرقی است بی‌نام که پس پاشنه واقع است و حکمش حکم صافن سوم رگی است گره‌وار عرق النسا نام که از جانب وحشی پای تا بکعب آمده پس بر پشت پای رسیده بهج الحذاقت، متن، ص: ۴۰

و نفع فصد او در مرض عرق النسا زیاده‌تر از صافن است و در دیگر امور قریب بصافن چهارم مابض که در باطن زانو باشد مانند صافن است لکن در ادرار حیض و درو بواسیر و مقعد؟؟؟ نافستر از صافن

### ف [عروق مقصود و یا سر و دهن و گردن]

بدانکه بعضی عروق مقصود و یا سر و دهن و گردن تعلق دارند و آن چهارده‌اند یکی عرق الجبهه ما بین دو ابرو دوم رگیست در وسط سر و آن را عرق الیافوخ گویند سوم عرق الصدغین و آن ما بین چشم و گوش است چهارم عرقا الماقین و آن ما بین چشم و بینی است پنجم سته عروق خرو پس گوش ششم وداجین و آن دو رگ بزرگ‌اند در هر دو جانب گردن هفتم عرق الازبنه که بر نوک بینی است هشتم عروقاتند که زیر؟؟؟ خشیا پاشند نهم عروق اربع‌اند بر دو لب دهم رگیست زیر زبان بر باطن ذقن یازدهم رگیست زیر زبان بر نفس زبان دوازدهم رگیست بر عنقه‌ای بر جای رستن موی زیر لب؟؟؟ سفی سیزدهم عرق اللبّه ای جای التقای دو استخوان چنبر گردن چهاردهم دو رگ‌اند در سوراخ بینی که آن را عرقان المخریه نامند

### ف [انواع فصد عرق و تاثیر آن‌ها]

بدانکه فصد عرق الجبهه گرانی سر و هر دو چشم و صداع مزمن را سود دهد و فصد عرق الیافوخ شقیقه و قروح سر را نافع است و فصد عرقا لماقین شقیقه در؟؟؟ مد مزمن و دمه و غشاه و خارش اجفان و ثبور آن و شب‌کوری را نفع دهد و فصد سه رگ که پس گوش‌اند ابتدای نزول و قروح گوش و موخر راس را سودمند است و فصد وداجین ابتدای جذام و خناق شدید و ضیق النفس و ربو حار و بحتّه الصوت و ذات الریه و علل طحال و هر دو پهلو را سود دهد و عرق الازبنه جهت کلف و کدورت لون و بواسیر بینی و ثبور و خارش آن مخصوص است و فصد تحت الحشا جهت سدر کائن از دم لطیف و اوجاع قدیمه سر مفید باشد و فصد چار رگ لبها جهت فروح دهن و قلاع و درد لثه و اورام و قروح و استرخاء آن و شقاق لب نفع دارد و فصد زیر زبان درد ذقن و خوانیق و اورام لودتین را سود دهد و فصد زیر نفس زبان گرانی آن را که از خون بود نافع باشد و فصد رگ عنقه نیز جهت علل لب و ذقن نافع باشد و فصد منخرین جهت اخراج رطوبت و خون از چشم می‌کشایند و الله اعلم

### ف [شرائین مفصوده که بسر تعلق دارند]

بدانکه چند شرائین مفصوده‌اند که بسر تعلق دارند و آن دو گونه بود یکی بر هر صدغ یک شریان دوم پس هر گوش دو شریان و این همه برای نوازل و انواع رمد و غیره کشوده شوند و برای فصد دو وقت‌اند یکی بهج الحذاقت، متن، ص: ۴۱

اختیاری دوم اضطراری پس وقت اختیاری صبح بعد تمامی هضم و وقت اضطراری هرگاه که حاجت باشد

### ف [حجامت]

در حجامت بدانکه حجامت بر دو قسم است یکی با نشتر دوم بی‌نشتر و این هر دو یا با نار بود یا بی‌نار پس آنکه با نشتر باشد قبل

از عمر دوساله و بعد شصت‌ساله منع بود و اول ماه و آخر ماه نیز این حجامت ممنوع است نه فصد درین ایام اخلاط ساکن می‌باشند و متوجه باطن پس جهت حجامت وسط ماه بهتر است و نیز بعد حمام ممنوع مگر در کسی که خون غلیظ داشته باشد مضائقه نیست و حجامت در مقدم بدن بحس و ذهن ضرر دارد و چه مبدء حس است و حجامت بر کاهل ای میان دو شانه خلیفه باسلیق است و حجامت بر اخدعان بخای معجمه و دال و عین مهملتین که دو رگ‌اند بر گردن خلیفه فیقال و حجامت بر ساقین قریب فصد صافن است و حجامت نقره‌ای مغاک پس سر خلیفه اکحل در ازاله امراضی که این فصد یا برای آن موضوع‌اند و این حجامت سه فائده دارد یکی استفراغ از نفس عضو دوم با وجود اخراج خون و اخلاط جوهر روح را بر نیارد سوم آنکه استفراغ او باعضای رئیسه تعلق ندارد و حجامت بلا نشتر بهر کیف که باشد استعمال کنند او را برای چند اغراض یکی جذب ماده بسوی مخالف چنانچه برای حبس نرف دم الحیض محاجم پریشان نهند و دم برای ظاهر کردن ورم غائر تا دو برابر آن باسانی نهاده شود سوم جهت نقل ورم از عضو شریف بسوی خسیس که همسایه اوست چهارم تسخین عضو و جذب خون بسوی و تحلیل ریاح وی پنجم جهت رو عضو بجای طبیعی او ششم جهت تسکین درد استعمال نمایند و این حجامت در جذب ریح موثرتر است خاصه که ناری باشد و این حجامت بر ورک عرق النسا را نافع و بر ما بین ورکین و رکبتین و فخذین بواسیر و نقرس را مفید و بر مقعد جذب می‌کند از جمیع بدن و از سر و امعا فساد حیض را مفید و سبک می‌سازد بدن را و الله اعلم

#### ف [تعلیق علق]

در تعلیق علق ای زلو انداختن بدانکه زاد بزرگ سر و سرگین و سبز و پشم دارد و مشابه مارماهی و شبیه رنگ منقلبون‌اند و آن طائریست طاوسی رنگ و از آبهای که لای آن سیاه و روی باشد گرفته باشند استعمال نکرده شوند و آنچه سرخ مائل بزردی مستدیر پهلو بود یا جگرگون یا مشابه جراد خرو یا شبیه دم موش یا صغیر الراس باشد بی آفت است و آنکه سرخ شکم است بهتر از سبزپشت باشد خصوصا آنکه از آب جاری گرفته باشند

بهج الحذاقت، متن، ص: ۴۲

و هرگاه که ارسال علق منظور باشد و علق حسب دلخواه بهم رسد باید که در آب شیرین نحبور؟؟؟ بزرگ بگذارند و بنشیند هرکه ازینها سریع حرکت باشد بگیرند و پاک سازند و موضع ارسال را به آب نمک بشویند و بمالند تا سرخ شود پس علق بران گذارند چنانچه دستور است و اگر زود معلق نشوند گل سرشوی با خون بمالند و هرگاه از خون پر شوند و اسقاط آن مطلوب باشد نمک یا خاکستر بران پاشند تا زود ساقط شوند و اکثر جا تنقیه بمحجمه ممکن نباشد پس درین وقت علق کفایت و در اکثر طبائع خصوصا نسوان و صیان و ضعف که تحمل درد نشتر ندارند ارسال علق بهتر باشد و در امراض مزمنه جلدیه چون سعفه و قوبا و امثال آن ارسال علق کثیر الاثر است و الله اعلم

#### ف [فصد و زن حامله]

زن حامله از فصد و حجامت و اسهال و قی دور دارند مگر بضرورت نیز از خوف شدید و آوازه‌های هولناک و بوی طعمه یکبارگی احتراز فرمایند و باید که حائل؟؟؟ گلغند همیشه بخورد و همچنین سکنجبین که برای تنقیه معده و اسقاط شهوت طین و عثیان مفید است و قی که حوامل‌زا می‌باشد بی‌ضرورت حبس ننمایند قبل از چهار ماه حمل چه بیشتر درین ایام مواد طمشی دفع می‌شود و گاه باشد که بسبب بخار و ثقل جنین عضلات پشت و شکم کشیده و پر شوند و ماندگی پدید آید درین حالت روغن گل بمالند و از پشک زوار و جوان پخته تکمید نمایند و در خارش و جوشش درون فرج لعاب ریشه خطمی و گل سرشوی طلا کنند و اگر پشت پای متورم شو و برگ کربن پخته ضماد سازند و اگر از چسبیدن خلطی در سر معده حامل خفقان لاحق گردد آب گرم بنوشد و

اگر اشتها ساقط شود غذاهای کثیر الدسوت و شدید الحلاوت ترک نماید و مشی نرم نموده باشد و اشتهای فاسد و آرزوی گل اکثر حوامل را عارض شود اگر اندک است بگذارند که خودبخود خواهد رفت و اگر زیاده است تنقیه معده لازم شناسند و گل‌قند و غیره تفصیل این تدبیر در کتب مطول مذکورست بقدر حاجت اینجا ذکر کرده شد و الله اعلم

### ف [منع زوج از جماع با مرضه]

باید که زوج را؟؟؟ مرضه را از جماع منع فرمایند و آن را آرام و سکون لازم نیست که ازین شیر او فاسد شود و طفل را تعدیل و اصلاح اخلاق نمایند و خشم و خوف شدید و غم و بیداری باو رسیدن ندهند و از وقت ولادت تا هشت پاس شیر ندهند مگر وقتی که طفل گریه کند و خود بطلبید و معده و حلق او فراخ شود و چون خواهند که شیر دهند نخستین قدری عسل بلیسانند تا تنقیه و جلای معده نمایند و بهترین شیرها در حق فرزند شیر مادر است و تا یک سال بلکه زیاده طفل را به؟؟؟ مهمله غلطانیده شیر داده باشند و اگر طفل را درد گوش عارض شود و؟؟؟

بهج الحذاقت، متن، ص: ۴۳

گریه او باشد پس اگر سبب دیگر ظاهر نیست علاج گوش او نمایند و باید که مرضه جوان باشد از بیست و پنج سال کمتر نباشد و از سی و پنج زیاده و نه بسیار فربه و بسیار لاغر نباشد و خوش خلق و حسینه و صالح پستان بود ای نه مسترخی باشد پستان ادویه خسیپیده و نیز معتدل در سختی و نرمی باشد و شیر وی معتدل القواء بود و معتدل المقدور و سپیدرنگ و خوش بو و شیرین و مشابه الاجزا و کف در آن بسیار نباشد و وضع حمل مرضه در مدت طبیعی بوده باشد و پسر زائیده باشد و در میان وضع و ارضاع مدت متوسطه گذشته باشد و ارضاع حامل و جماع مرضه عقلا و نقلا ممنوع است و بهترین اغذیه مرضه نان گندم است و گوشت بزّه و ماهی که بی عفونت و بی صلابت باشد و از بقول تره کاهو و از فواکه بادام و فندق مفید است

### ف [مرضه را بریاضت و استحمام معتدل ساختن]

بدانکه مرضه را بریاضت و استحمام معتدل بفرمایند و اگر شیر غلیظ و کریه الرائحه باشد دوشیده زمانی در هوا بگذارند و بعده بنوشانند و مرضه را سکنجین بزوری که با ملطفات همچو پودینه و زوفا و امثال ان پخته باشند بدهند و اگر شیر قلیل بود بسبب حرارت تمام بدن حسب سبب تعدیل نمایند و اگر از حرارت پستان بود فقط تضمید میردات کافیت و غذا آش جو و اسفاناخ و امثال آن بهتر است و آنجا که قلت شیر از برودت یا از سده یا از ضعف قوه جاذبه پستان باشد زیاده کرده شود در غذا هرچه لطیف مائل بحرارت بود و نیز تخم گزر مفید است و باید دانست که مالیدن پستان در تکثیر شیر اثر تمام دارد

### ف [معالجه اطفال]

در معالجه اطفال احتیاط تمام واجب شناسند و از هرچه قوی الاثر بود و بر طبع اینها ناگوار باشد احتراز فرمایند و کافور هرگز ندهند و از حموضات منع نمایند در وقت ارضاع اما بعد فطام سکنجین قلیل الحموضت مضائقه ندارد و اصلا چیزی گرم خشک ندهند مگر بعارضه و تقویت اطفال حسب مزاج به استعمال مفرحات یا قوتیه بغایت خوب است و بدانند که انار مقوی جگر است و بهی و امرود شیرین مقوی معده و سیب مقوی دل و نیز برای تنقیه کرده و مثانه تخم خربزه و تخم خیارین نافع بود و بادیان کوفته بیخته با شکر آمیخته گاه گاه خورانیده باشند و در علاج شیرخواره ملاحظه حال مرضه بیشتر کنند و الله اعلم

### ف [نصائح برای معالج]

در نصائح چند برای معالج بدانکه سزاوار است معالج را که خوگیر نسازد طبیعت را بکسل ای؟؟؟ دوی انحراف آن صحت بعلاج بهج الحداقت، متن، ص: ۴۴

نه پردازد بلکه اکثر بر طبیعت بگذارد و نیز خوردن مسهل و مقیئ را عادت نکند و هر جا که تدبیر باسهل ممکن باشد رجوع با ضعف ننماید و اگر دوی ضعیف فائده نبخشد بتدریج بدوی قوی پردازد مگر در وقت خون قوت قوت ابتدا بدوی قوی مضائقه ندارد و نیز در معالجه بر دوی واحد نایستد تا طبیعت عادی نشود و جرات نکند بر ادویه قویه در فضول قویه مانند خریق سقمونیا و تا ممکن باشد تدبیر باخذ نیرو؟؟؟

رجوع بادویه نکند و هر گاه که امراض کثیره جمع شوند ابتدا بآن مرض کند که درد یکی ازین سه خواص یافته شود اول اینکه شفای دیگر بر این موقوف باشد مانند ورم و قرحه پس درینجا ابتداء بمعالجه ورم نمایند دوم اینکه یکی از ان سبب برای دیگر باشد مانند سده و حمی عفته پس ابتدا با ازاله سبب نمایند و اگر ازاله آن بمثل سکنجین نشود آن زمان استعمال مسخنات مفتحه مضائقه ندارد چه نفع تفتیح این مسخنات اعظم از ضرر تسخین آنست و سوم آنکه یکی از ان اهم از دیگر باشد مثل حاد و مزمن چنانچه سونوخس در فالج پس ابتدا؟؟؟ بجاد نمایند و با این همه از دیگر هم غافل نباشند و هر گاه جمع شوند عرض و مرض پس ابتدا بمرض نمایند مگر آنکه عرض اقوی باشد مانند قولنج درین صورت اول به تسکین وجع پردازند بعد از ان معالجه سده نمایند و الله اعلم

## خاتمه در معرفت تاثیر ادویه و مفرده و درجه آن

### اشاره

و قانون ترکیب و شناختن درجه مرکب و مقدار شربت آن بدانکه دوائی که تاثیر کند مقدار شربت آن بی تکرار و کثرت در بدن انسان معتدل بکیفیت خود پس هر گاه که وارد شود بر بدن و منفعل شود بدن از حرارت غریزی آن موثر نشود کیفیتی زائد از آنکه در انسان است آن دوا معتدل باشد و اگر اثر کند کیفیتی زائد آن دوا خارج از اعتدالست بسوی این کیفیت پس اگر این کیفیت محسوس نباشد مگر بتکرار یا کثرت مقدار آن دوا در درجه اولی باشد و اگر محسوس شود لکن ضرر نکند آن دوا در درجه ثانیه است و اگر ضرر کند لیکن بمرتبہ قتل نرسد پس آن دوا در درجه ثالثه بود و اگر قائل باشد آن دوا در درجه رابعه باشد و نام آن دوا سمی گذاشته شود

### ف [مزاج ثانی]

بدانکه بعضی ادویه را قوت مرکبه باشد پس حاصل شود آن را مزاج ثانی و این ترکیب یا طبیعی است مانند شیر یا صنایعی مثل تریاق پس اثر کند هریک ازین متمزجات که عناصر

بهج الحداقت، متن، ص: ۴۵

اند برای مرکب ثانی بتاثير خود و صادر شوند از ان آثار متضاده مانند حرارت و برودت چنانچه درد که مرکب است از اجزاء لطیفه منفذه و اجزاء ارضیه قابضیه مکثفه پس مزاج ثانی گاهی مستحکم باشد و آتش آن را تحلیل نکند چه جای اینکه از طبخ در آب تحلیل شود چنانچه در ذهب است و گاهی ضعیف که آتش آن را تحلیل کند نه طبخ مانند بابونه چه درین قوتیست قابضه و قوتی است محلله جدا نشود بطبخ و گاهی اضعف که بطبخ هم تحلیل شود مگر بشستن به مانند عدس چه درین قوت محلله خارج می شود بطبخ در آب و باقیمانده قوت قابضه است رضیه؟؟؟ در جرم آن و گاهی به این مرتبه اضعف باشد که بغسل هم تحلیل شود مانند

کاسنی؟؟؟ پرورین قوتیست مفتحه حاره و قوتیست راسبه بارده مائیه و قوتیست قابضه ارضیه پس جزو؟؟؟ بفتح بشستن زائل شود و باقیمانده جزو مائی بارد و جز ارضی قابض در جزم آن

### ف [تأثیر دوا]

بدانکه تاثیر دوا یا خارجیت فقط مانند پیاز که بتصریح بدنست اگر ضماد کرده شود اگر خورده شود چنین نباشد و یا داخلی فقط مانند اسفیداج که قاتل است بخوردن نه بضماد و گاهی تاثیر خارجی ضد تاثیر داخلی باشد مانند کزبره محلل اورام است از خارج او غلیظ کند مواد را و سرد نماید از داخل

### ف [شناخت تأثیر دوا]

بدانکه تاثیر دوا شناخته شود بدو طریق یکی تجربه دوم قیاس پس اعتقاد بتجربه آن زمان باشد که بر بدن انسان آزموده شود و از جمیع کیفیات عرضیه خالی باشد دوائی و اکثری باشد و قیاس بچند وجوه دلالت بر قوای ادویه کند و اضعف از ان رنگ است چه برد سپید جسم رطب را و سیاه کند یابس را و حرارت بالعکس و بعد از رنگ رائحه باشد پس بوی تیز بسیار برای حرارت و تری باشد و عدم آن از برودت و بعد از بو مزه باشد و آن مختلف شود باختلاف ماده و اختلاف فاعل پس ماده یا کثیفه است یا لطیفه یا متوسطه و فاعلی یا حرارت است یا برودت یا اعتدال پس کثیف حار مملح باشد و بارد عفص و معتدل شیرین و لطیف حار خریف باشد و بارد حامض و معتدل و؟؟؟ دسم و متوسط در میان کثیف و لطیف حار مالمح و بارد قابض و معتدل در میان حار و بارد تفه؟؟؟ و الله اعلم

### ف [اگر دواى مفرد كافى باشد]

بهبج الحذاقت، متن، ص: ۴۶

بدانکه اگر دواى مفرد كافى باشد احتیاج ترکیب نیست و الا محتاج ترکیب باشیم خواه بنا بر اصلاح کیفیت دواى مفرد بسبب تیزی مزه مانند صبر یا بوی مثل خیارشنب بر بنا بر تقویت قوت دواى مفرد خواه ضعیف کردن قوت آن و خواه برابر اینکه دواى مفرد سریع النفوذ باشد لهذا دواى دیگر بآن آمیزند که مانع نفوذ باشد و خواه بنا بر اینکه مفرد بطی النفوذ است و دواى سریع النفوذ آمیزند و خواه برای اینکه مرض مرکب باشد و دواى مفرد یافته نشود که بمقابله هر فرد مرض نماید و اگر یافته شود اضعف باشد یا اقوی یا کافی بود لکن یکی از افراد مرض اقوی باشد درین صورت آمیختن دواى دیگر ضرورت است

### ف [قانون ترکیب دوا]

بدانکه قانون ترکیب دوا چنانست که مجموع اغراض را خواه مساوی باشند خواه کم و بیش یکی مقرر کرده نسبت هریک از ان اغراض با یکدیگر معلوم کنند که از کسور نه گانه ای نصف و ثلث و ربع و خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر و فروغ اینها کدام کدام نسبت در میان آنها است و لجب آن نسبت اجزای شربات مفردات بگیرند و مرکب سازند و اگر خواهند که درجه مرکب و مقدار شربت آن مرکب دریافت نمایند برای کسور اجزائی مجموع مخرج مشترک پیدا کنند و دوائی که از ان مخرج واحد است آن را یک شربت بگیرند و دوائی که از ان مخرج در باشد آن را دو شربت گیرند و قس علی هذا پس هر شربت را دوائی علی حده فرض کرده درجات حرارت جدا و درجات برودت جدا جمع کنند پس اگر اجزای حاره و بارده هر دو مساوی باشند مرکب معتدل است و اگر کم و بیش باشند اقل را از اکثر حذف نموده ما بقی را بر عدو شربات قسمت نمایند خارج قسمت



درجه دوی مرکب است و چون وزن دوی مرکب را بر غدد شربیات قسمت سازند شربت مرکب حاصل آید و مراد از ادویه اینجان آن ادویه‌اند که برای عرض بالذات گرفته باشند نه آن ادویه نیز که برای اصلاح ادویه مقصود یا دیگر حاجات که سابق مذکور شده است اضافه کرده باشند مثال آنکه اغراض مساوی باشند مثلاً یکی را تب مرکب از بلغم و سوداست و بلغم نصف مجموع و سودا هم نصف آن و مخرج مشترک اینها و پس دوی مخرج بلغم را یک شربت و مخرج سودا را نیز یک شربت بهج الحذاقت، متن، ص: ۴۷

بگیرند و از مخرج بلغم که حار؟؟؟ و ثرمانیه است و جزو حار برآمدند و از مخرج سودا یک جزو حار؟؟؟ شدند این را بر مجموع شربیات که دو است قسمت نمایند یک و نصف خارج گردد همین درجه مرکب است ای در یک نیم درجه حار باشد و مثال آنکه اغراض مخالف باشند مثلاً شخصی را تب مرکب از بلغم و صفرا و سودا عارض شد و خواستن که تنقیه آن نمایند و بلغم نصف مجموع ماده است و صفرا ثلث آن و سودا سدس پس دوائی که مخرج بلغم باشد نصف شربت گیرند و دوائی که مسهل صفرا است ثلث و دوائی که منقی سوداست سدس و از همه یک شربت مسهل ترکیب دهند و برای همه این کسور مخرج مشترک شش است و نصف آن سه پس مخرج بلغم که حار و درجه ثانیه است سه شربت بگیرند و سدس آن یک پس منقی سود که حار در اولی است یک شربت گیرند و ثلث آن دو پس مسهل صفرا که بارد در ثانیه باشد دو شربت گیرند و اجزای حاره را که شش از خروج بلغم و یک از منقی سودا برآید جدا جمع کنند و اجزای بارده را که چار از مسهل صفرا برآید جدا جمع کنند و چهار را از هفت بیندازند و سه باقی را بر شربیات که شش است قسمت سازند خارج قسمت نصف شود و همین درجه دواست ای حار در نصف اول باشد و دوی معتدل از حساب خارج است مگر در قسمت داخل مثلاً دوائی مرکب است از حار در درجه رابعه و بارد در ثانیه و معتدل پس در حار چهار جزو حاراند و در بارد دو جزو بارد دو را از چهار حذف نمایند و دو باقی را بر سه که عدد ادویه است قسمت سازند و ثلث برآیند پس مرکب دو ثلث و راوی حار باشد و قس علی هذا و الله اعلم بالصواب و الیه؟؟؟

### خاتمه الطبع

لله الحمد؟؟؟ و المنه که کتاب حذاقت ماب بهج الحذاقت که در حسن و خوبی نظیر خود خود است مولفه حکیم قدرت احمد است در مطبع منشی نول لشور واقع کانپور بسرپرستی عالی جناب معلی القاب منشی پراگ ترائن صاحب؟؟؟ بار دوم بمه مارچ سنه؟؟ ۱۸۹۷ اعز بتصحیح تمام طبع گردید [۸]

بهج الحذاقت

بهج الحذاقت

مشخصات کتاب:

بهج الحذاقت و مؤلف آن

مقدمه

باب اول در کلیات طب علمی و آن محتویست بر چهار فصل

فصل اول در امور طبیعیہ ..... ص : ۳

ف در اوقات عمر ..... ص : ۴

ف کیفیت هضم ..... ص : ۵

- ف اعضاء مركبه ..... ص : ۹
- فصل دوم در بیان اجناس امراض ..... ص : ۱۱
- ف زخمهائی که در استخوان سر واقع می‌شود ..... ص : ۱۲
- فصل سوم در اسباب امراض ..... ص : ۱۳
- ف آب تنها غذا نمی‌شود و استعمال آن بنا بر ترقیق غذاست ..... ص : ۱۶
- فصل چهارم در علامات و دلائل استفراغ ..... ص : ۱۷
- ف درباره نوم ..... ص : ۱۸
- ف علامات امزجه ..... ص : ۱۸
- ف نبض ..... ص : ۱۹
- ف چند انواع نبض دیگر ..... ص : ۲۰
- ف نبض انواع انسانها ..... ص : ۲۱
- ف بول ..... ص : ۲۱
- ف براز ..... ص : ۲۴
- باب دوم در کلیات طب عملی
- فصل اول در شناختن قوانین حفظ صحت ..... ص : ۲۵
- ف خوردن آب ..... ص : ۲۶
- ف غذا بتمامه جزو بدن نگردد ..... ص : ۲۷
- ف دلک ..... ص : ۲۸
- ف افضل النوم ..... ص : ۲۸
- ف خفتن برای اعانت بر هضم ..... ص : ۲۸
- ف حافظ صحت را واجب است که ملین طبیعت کند ..... ص : ۲۹
- ف حمام ..... ص : ۲۹
- ف غسل کردن ..... ص : ۲۹
- ف جماع ..... ص : ۳۰
- ف فصل ربیع ..... ص : ۳۱
- فصل دوم در کلیات علاج ..... ص : ۳۱
- ف برای علاج بدوا نیز سه قانون است ..... ص : ۳۲
- ف سوء مزاج ..... ص : ۳۳
- ف علاج سوء مزاج مادی باستفراغ ..... ص : ۳۳
- ف در هر استفراغ قصد برای پنبج چیز نمودن ..... ص : ۳۴
- ف فصد و اسهال و اخلاط ..... ص : ۳۵
- ف حمام قبل دواى مسهل معین بر آن و بعد یک روز از مسهل محلل مواد باقی است ..... ص : ۳۵
- ف نوعی مسهل ..... ص : ۳۶

- ف اگر نوشد دوا را و اسهال نیارد ..... ص : ۳۶
- ف هرکرا اسهال بسیار شود ..... ص : ۳۶
- ف فرق در ملین و مسهل ..... ص : ۳۶
- ف وقت مختار برای مسهل ..... ص : ۳۷
- ف ادویه مسهل کلهم مضر فم معده‌اند ..... ص : ۳۷
- ف تاثیر انواع دواهای مسهله ..... ص : ۳۷
- ف دواى مسهل و مقیى بجکر نمی‌رود ..... ص : ۳۷
- ف حقه ..... ص : ۳۸
- ف قی ..... ص : ۳۸
- ف فصد ..... ص : ۳۸
- ف در میان دو فصد فصل معتدل یک روز است ..... ص : ۳۹
- ف فیضال و حبل الدراع ..... ص : ۳۹
- ف رگهای مقصوره پا ..... ص : ۳۹
- ف عروق مقصود و یا سر و دهن و گردن ..... ص : ۴۰
- ف انواع فصد عرق و تاثیر آنها ..... ص : ۴۰
- ف شرائین مفصوده که بسر تعلق دارند ..... ص : ۴۰
- ف حجامت ..... ص : ۴۱
- ف تعلیق علق ..... ص : ۴۱
- ف فصد و زن حامله ..... ص : ۴۲
- ف منع زوج از جماع با مرضه ..... ص : ۴۲
- ف مرضه را بریاضت و استحمام معتدل ساختن ..... ص : ۴۳
- ف معالجه اطفال ..... ص : ۴۳
- ف نصائح برای معالج ..... ص : ۴۳
- خاتمه در معرفت تاثیر ادویه و مفرده و درجه آن
- ف مزاج ثانی ..... ص : ۴۴
- ف تاثیر دوا ..... ص : ۴۵
- ف شناخت تاثیر دوا ..... ص : ۴۵
- ف اگر دواى مفرد کافى باشد ..... ص : ۴۵
- ف قانون ترکیب دوا ..... ص : ۴۶
- خاتمه الطبع

[۱] (۱) بالفتح خراشیدن و پوست باز کردن و بفتحین بمعنی خراش

[۲] (۲) بالفتح خراش

[۳] (۳) شکننده

[۴] (۴) سست ناتوان و تباه

[۵] (۵) ریزه ریزه کرده شده

[۶] (۶) شکافته

[۷] (۷) بفتح حای مهمله و تشدید زاء معجمه بمعنی بریدن

[۸] بن حافظ، قدرت احمد، بهج الحذاقت، ۱-جلد، دانشگاه علوم پزشکی ایران - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۴ ه.ش.

## درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه‌های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه‌ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...  
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزارهای تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه‌های ماهواره‌ای  
 و) راه‌اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ‌گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)  
 ز) طراحی سیستم‌های حسابداری، رسانه‌سازی، موبایل‌سازی، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...  
 ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز تحقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه‌های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش‌ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت‌کننده در جلسه  
 ی) برگزاری دوره‌های آموزشی ویژه عموم و دوره‌های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال  
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج‌رمان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان  
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶  
 وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:  
[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور  
 کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده‌ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی  
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح‌های توسعه‌ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل  
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه‌الله الاعظم عجل‌الله تعالی فرجه الشریف توفیق  
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳  
 به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید  
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده  
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار  
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،  
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی  
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از  
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال،  
 خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی  
 همه مردم را زنده کرده است!» یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش

از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

# گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

